

## قدرت ضعیف

● تیموکیوی ماکی<sup>(۱)</sup>

○ مترجم: علی زرابی

توانایی برخی از ملتهای ضعیف در فائق آمدن بر ابرقدرتها در مذاکرات بین‌المللی، توجه و علاقه‌مندی بسیاری از دانشجویان روابط بین‌الملل را برانگیخته است. با به‌کارگیری چندین الگو، مشخص می‌شود که چگونه قدرتهای کوچک و نسبتاً ضعیف مانند فنلاند و سوئد توانسته‌اند به اعمال قدرت بپردازند و از مقهور شدن توسط قدرتهای بزرگتر جلوگیری نمایند. این قبیل توضیحات بر مبنای تفاوت در انواع قدرتها، اختلاف در موضوعات مطروحه و تفاوت در انواع منافع نهفته در روابط قدرت استوار گردیده‌اند. به علاوه، نقش «قدرت دفاعی» ملت ضعیف و تأثیر حیاتی بودن موضوع مورد نظر و شدت جاذبه منافع نهفته در روابط قدرت، مورد تأکید قرار گرفته‌اند. طرح این پرسش که چگونه ملتهای ضعیف و فقیر می‌توانند در قبال نفوذ زیان‌آور یک ابر قدرت مقاومت نمایند، به مثابه موضوع اصلی در روند پژوهشهای صلح در نظر گرفته شده است و قدرت بهره‌کشی و استثمار نیز به درستی به عنوان یکی از اشکال تخلف در سیاستهای بین‌المللی قلمداد شده است. این مقاله با هدف کمک به مطالعه روابط قدرت بین ملتهای ضعیف و قدرتمند نگاشته شده است و در این تحلیل، دیدگاههای نسبتاً متفاوتی ارائه شده‌اند. در این مقاله، یک تفاوت مفهومی و ادراکی بین واژه «قدرت» و عبارت «قدرت چانه‌زنی» قائل شده‌ایم. از ابرقدرتها، (قدرتهای بزرگ) انتظار می‌رود که قدرت داشته باشند و این در حالی است که قدرتهای ضعیف‌تر می‌توانند با اتخاذ استراتژی، قدرت چانه‌زنی را کسب نمایند. به علاوه، در مقاله حاضر پاره‌ای از نتیجه‌گیری‌های کلی بر پایه استراتژی‌های موفقیت‌آمیزی که توسط یک کشور در حال توسعه یعنی اندونزی (و نه تجارب کشورهای فنلاند

یا سوئد) بکارگیری شده‌اند، ارائه شده است. سومین نکته این است که از الگوهای نظم مسلط به منظور تبیین قدرت چانه‌زنی کشورهای ضعیف و بدون قدرت نیز مدد جست‌ایم.

### ۱- مقدمه

وقتی که ما واژه «قدرت» را در مورد قدرتهای بزرگ و ابرقدرتها به کار می‌بریم، منظورمان قابلیت و توانایی است که باعث می‌گردد پیامد عینی قدرت (اگر چنین چیزی مطلوب باشد) در راستای خواسته‌های قدرت بزرگ تجلی یابد، بویژه در زمانی که خواسته‌های مورد نظر بدون دست یازیدن به مداخله یا مطابق پیش‌بینی قدرت بزرگ، محقق نشده باشند (گلدمن، ۱۹۷۹). (۲) در این مقاله، اصطلاح «قدرت چانه‌زنی» به مثابه برخورداری از توانایی برای کسب شرایط سودمند در روند بخشهای متقابل، به کار رفته است. بنابراین، کارگزاری که با واگذاری امتیاز اساسی، طرف مقابل را به اعطای امتیازی ناچیز ترغیب می‌نماید، دارای قدرت می‌باشد اما نسبت به طرف مقابل، فاقد قدرت چانه‌زنی است.

این برداشت از قدرت چانه‌زنی تا حدی با مفهوم قدرت دفاعی منطبق است، چرا که قدرت چانه‌زنی دلالت می‌کند بر آن توانایی که از استثماری شدن توسط طرف قدرتمند و بزرگ ممانعت می‌نماید بعلاوه، قدرت چانه‌زنی یک ملت ضعیف حاکی از آن است که این ملت از نظر قدرت بزرگتر آنقدر ارزشمند است که طرف مقابل برای اغوای او و قلمداد کردن ملت ضعیف به عنوان طرف برنده به تحریمهای منفی (negative sanctions) متوسل گردد. اگر قدرت بزرگتر برای اغوای ملت ضعیفتر به تحریمهای مثبت متوسل شود، طرف برنده در قبال تن در دادن به خواسته‌های قدرت بزرگتر، امتیازات مهمی را کسب خواهد نمود. در حالی که قدرت دفاعی به مفهوم اجابت نکردن خواسته‌های قدرت بزرگتر به کار می‌رود، قدرت چانه‌زنی به توانایی کسب امتیاز قابل ملاحظه در قبال پذیرش انجام گرفته، اطلاق می‌گردد.

همان گونه که در مقاله اخیر مورتیزه (۳) (۱۹۹۱) بدان اشاره شده است، مانیز فرض نموده‌ایم که قدرت چانه‌زنی تا حد زیادی بستگی به محتوای روابط قدرت دارد. به هر حال، در مقاله حاضر نیز محدوده اقتدار و نفوذ را به منزله نظم جهانی نظام مسلط قلمداد نموده‌ایم. باید اذعان داشت که الگوهایی از نظم مسلط نمی‌توانند در مورد تمامی استراتژیهای موفقیت آمیز چانه‌زنی‌های سیاسی مصداق داشته باشند و در پاره‌ای از موارد، صرفاً توضیحات نسبی ارائه می‌دهند. به هر حال من بر این باورم که این الگوها با ارائه تشریح مفهومی از استراتژیهای موفق داد و ستد سیاسی قدرتهای کوچک بویژه کشورهای در حال توسعه تا حدودی به روشن شدن موضوع کمک می‌نمایند.

در این مقاله، تحلیل گسترده‌تر و جامع‌تری از روند مذاکرات سیاسی بین آمریکا و اندونزی پس از جنگ جهانی دوم، انجام گرفته است. به طور کلی در این مذاکرات می‌توان استراتژی‌های اندونزی را به مثابه موارد موفقیت آمیز داد و ستد سیاسی یک کشور در حال توسعه قلمداد نمود. در خلال مراحل متفاوت از دوران تسلط سیاسی آمریکا، نه دور مذاکره بین این کشور و اندونزی برگزار شده است که اولین آنها درست پس از جنگ جهانی دوم شروع شد و آخرین مذاکره در اواخر دهه ۱۹۸۰ به اتمام رسید.



## ۲ - مذاکرات مورد بررسی

اولین دوره مذاکرات در دوران پس از جنگ و در محیط انتقال بین دو دوره سلطه سیاسی انجام گرفت. این مذاکرات در راستای تلاش جمهوری اندونزی برای کسب شناسایی رسمی برگزار شد (مذاکرات استقلال (۴۹-۱۹۴۷)). در این مذاکرات، آمریکا با حمایت سازمان ملل به طور رسمی نقش میانجی را ایفا می‌نمود. در آن زمان اندونزی ترتیبی را اتخاذ نمود تا با حمایت میانجیگران آمریکایی بتواند بر سر کسب امتیازات اساسی اقتصادی و سیاسی با هلندی‌ها به چانه زنی بپردازد.<sup>(۴)</sup>

سه مورد از مذاکراتی که در دهه ۱۹۵۰ انجام گرفت، در دوران سلطه مطلق آمریکا واقع شدند و در خلال آنها شرایط کمک آمریکا به اندونزی مطرح شد. در اولین دور مذاکرات، دولت اندونزی موافقت خود را با اعمال تحریم سازمان ملل علیه چین کمونیست اعلام داشت (مذاکرات مربوط به تحریم چین کمونیست (۵۳-۱۹۵۱)). در این مذاکرات، دولت آمریکا از کمکهای اقتصادی به عنوان ضمانت اجرایی در قبال ترغیب دولت اندونزی به عدم فروش قلع، لاستیک و سایر محصولات استراتژیک به چین استفاده نمود. دولت آمریکا، علاوه بر پرداخت هزینه همسویی اندونزی، می‌بایست خسارت از دست دادن درآمدهای صادراتی را که ناشی از شرکت در تحریم استراتژیک بود به صورت خریدهای زبان آور اقتصادی کالاهایی چون قلع و لاستیک، جبران می‌کرد. با وجود این بر همگان آشکار بود که به رغم برخورداری دولت اندونزی از کمکهای مالی و بهره‌مند شدن از خریدهای جبرانی، باز هم در قاجاق لاستیک به چین دست داشت.

در دومین دور مذاکرات، دولت آمریکا تلاش نمود تا با انعقاد موافقتنامه کمکهای

اقتصادی و نظامی به امتیازات نمادین و عملیاتی و نظامی دست یابد (مذاکرات مربوط به موضع کوکران، (۵۳-۱۹۵۲).<sup>(۵)</sup> اندونزی، این مذاکرات دو مرحله‌ای را به صورتی اداره کرد که منجر به انعقاد قرارداد کمکهای اقتصادی و کمک محدود نظامی گردید و این در حالی بود که در مقابل این کمکها، امتیازات ناچیزی را واگذار کرد.

سومین دور دادوستدهای سیاسی (در ارتباط با کمکهای مالی) به تلاش نافرجام آمریکا برای مداخله قهرآمیز در امور داخلی اندونزی، مربوط می‌شد (مذاکرات مربوط به شورش سال ۱۹۵۸).

زمانی که مشخص شد سازمان سیا در به راه انداختن شورش برضد دولت مرکزی دست داشته است، دولت آمریکا ناگزیر گردید تا از بسیاری پیش شرطهای خود برای اعطای کمکهای بیشتر نظامی، چشم‌پوشی نماید.<sup>(۶)</sup>

همانگونه که ملاحظه می‌شود، دو دور از آخرین مذاکرات، در دوران سلطه مطلق برگزار شدند و یک بار دیگر آمریکا در نقش میانجی به چانه‌زنی پرداخت. آمریکا در اولین دور مذاکرات، نقش میانجی را بین هلند و اندونزی در مناقشه مربوط به گینه‌جدید غربی - استانی در قلمرو سابق هند شرقی هلند که تا اواخر دهه ۱۹۴۰ به دولت مستقل اندونزی تحویل نشده بود - ایفا می‌نمود (مذاکرات مربوط به گینه‌جدید غربی ۶۲-۱۹۶۱). اندونزی در این مذاکرات توانست با ایجاد موازنه بین آمریکا و شوروی بیشترین حمایت نظامی از سوی شوروی و حداکثر پشتیبانی سیاسی آمریکا را کسب نماید.

در آخرین مذاکره‌ای که در دوران سلطه مطلق برگزار شد، پادشاهی انگلیس (ومالایا) از یکسو و اندونزی از دیگر سو، بر سر تأسیس کشور مالزی به صفت آرایی پرداختند. اندونزی در این مناقشه به برقراری موازنه بین اتحاد شوروی و چین کمونیست پرداخت و در عین حال تلاش نمود تا حمایت دیپلماتیک آمریکا را نیز کسب نماید. اگر چه آمریکا به نفع تشکیل کشور مالزی موضعگیری نمود، اما اندونزی نیز ترتیبی را اتخاذ نمود تا آمریکا، دولت پادشاهی انگلیس را از دست یازی به اقدام مستقیم نظامی در این کشور، برحذر دارد.<sup>(۷)</sup>

در اولین دور مذاکره‌ای که در دوران افول سلطه برگزار شد، اندونزی تلاش نمود تا مشارکت نظامی آمریکا و اندونزی از سر گرفته شود. این واقعه در سال ۶۶-۱۹۶۵ و پس از استقرار دولت ضدکمونیست در اندونزی، رخ داد (مذاکرات مربوط به کمک نظامی به دولت جدید اندونزی، ۷۴-۱۹۶۶). این تلاشها پس از آشکارشدن عقب نشینی نیروهای آمریکا از ویتنام، فزونی گرفت. پایه اصلی فرآیند چانه‌زنی بر این اساس استوار بود که دولت اندونزی در

قبال نبرد پیروزمند ارتش علیه استقرار کمونیسم در کشور و منافعی که در این راستا، نصیب بلوک نظامی غرب می‌شد درخواست پرداخت بهای لازم را مطرح می‌کرد. باز هم مشخص شد که اندونزی نه خود را در قبال بلوک غرب متعهد می‌کند و نه در برابر پرسشهای آمریکا در امور مربوط به سیاستهای داخلی و خارجی، پاسخ مساعدی می‌دهد.<sup>(۸)</sup>

دومین مذاکره‌ای که در دوران افول سلطه مورد بررسی قرار گرفته است، مذاکره‌ای است که در راستای مبارزه حقوق بشر آمریکا و ارتباط بین موضوعات حقوق بشر و کمکهای اقتصادی و نظامی، انجام گرفت (مذاکرات مربوط به حقوق بشر (۷۹-۱۹۷۴)). اگر بخواهیم با عبارت نسبتاً ساده‌تری، دستاوردهای این دو مذاکره را بیان نماییم، باید عنوان کنیم که اندونزی در قبال دریافت حجم گسترده‌ای از تجهیزات مدرن نظامی وعده داد که چند هزار کمونیست بازداشت شده را آزاد نماید.<sup>(۹)</sup>

دوران انتقال:	
۱۹۴۷، ۴۹	۱- مذاکرات استقلال،
دوران سلطه مطلق:	
	۲- مذاکرات مربوط به تحریم چین ۱۹۵۱-۵۳
۱۹۵۲-۵۳	۳- مذاکرات مربوط به موضع کوکران،
	۴- مذاکرات مربوط به شورش سال ۱۹۵۸
	۵- مذاکرات مربوط به گینه جدید غربی، ۱۹۶۱-۶۲
۱۹۶۳-۶۵	۶- مذاکرات مربوط به درگیری با مالزی،
دوران افول سلطه:	
	۷- مذاکرات کمک‌های نظامی، ۱۹۶۶-۷۴
۱۹۷۴-۷۹	۸- مذاکرات حقوق بشر در اندونزی،
دوران رهبری سلطه معتدل:	
	۹- مذاکرات بازسازی روابط اقتصادی
۱۹۸۱-۸۹	آمریکا-اندونزی،

آخرین مذاکره‌ای که مورد بررسی قرار گرفته است، مذاکره‌ای بود که در اواخر دهه ۱۹۸۰ در مورد مسایل اقتصادی برگزار شد و در خلال آن مسایلی از قبیل دست‌یابی به بازار منسوجات، آزادسازی روابط تجاری بین اندونزی و آمریکا، کمک اقتصادی آمریکا به اندونزی و حق آزادی

اندیشه مطرح شد (مذاکرات بازسازی روابط اقتصادی آمریکا- اندونزی، (۸۹-۱۹۸۱). این مذاکرات بازتاب نگرانیهای یک ابرقدرت معتدل در مورد معضلات موجود بر سر رقابت بین‌المللی آمریکا و افول نسبی قدرت اقتصادی بود. انگیزه برگزاری این دور مذاکرات از یکسو در نیازمندی این کشور به معامله متقابل و ناتوانی در تأمین رهبری اقتصاد جهانی متجلی می‌شد و از سوی دیگر به نظر می‌رسید که آمریکا در قید و بند آرمانهای کهنه و قدیمی گرفتار آمده و همین امر باعث شده است که برقراری موازنه بین قدرت و مسؤولیت و انطباق با واقعتهای نوین در روابط اقتصادی آمریکا و اندونزی برای مذاکره‌کنندگان این کشور بسیار دشوار باشد.<sup>(۱۰)</sup>

### ۳- منطق کلی نظام مسلط به مثابه مجموعه حقایق تعیین‌کننده در مذاکرات آمریکا

#### واندونزی

به طور کلی منظور از الگوهای نظم مسلط جهانی، الگوهایی از نظامهای بین‌المللی هستند که برپایه رهبری سلسله مراتبی یک عامل (ملت) بر سایر عوامل استوار شده‌اند. فرض بر این است که تداوم و قدرت این الگوها در جهان شمول بودن ساختارها و ویژگیهای نظامهای اجتماعی متکی به رهبری، تجلی می‌یابند. برخی از مفاهیم اصلی نظریه نظم مسلط، از بافتهای بسیار متنوع روابط بین‌الملل، الهام گرفته شده‌اند. آیکنبر و کوپکان<sup>(۱۱)</sup> در تحلیل نظم مسلط، مفهوم اصلی رهبری مشروع را از فلسفه تربیت روسو اقتباس نمودند و این در حالی است که در مکتب گرامشی<sup>(۱۲)</sup> نظریه نظم مسلط برپایه تحلیل گرامشی از اعمال قدرت در محدوده ملت - دولتها استوار شده است.

اگر چه منطق اصلی نظم مسلط را می‌توان در بسیاری از مطالعات مدنظر قرار داد، اما پژوهشگر باید دقت نماید تا از تداخل نتایج حاصله از الگوهای متفاوت با کاربردهای گوناگون نظم مسلط اجتناب نماید. چه بسا از الگوهای نظم مسلط انتقاد شده است که منبع سردرگمی و آشفتگی هستند و در مطالعه روابط بین‌الملل منجر به نتایج بسیار متفاوتی می‌گردند. به علاوه از «نظریه نظم مسلط» نیز به دلیل فقدان معیاری در جهت تشخیص دوره‌های سلطه و مراحل سلطه، انتقاد می‌شود. (کافرونی،<sup>(۱۳)</sup> ۱۹۹۰ - کاهی ولانگ،<sup>(۱۴)</sup> ۱۹۸۳) پاره‌ای از نظریه‌پردازان، رهبری سلطه را در زمینه‌های اقتصادی - اجتماعی بررسی می‌کنند (والرستین ۱۹۷۹)<sup>(۱۵)</sup> و سایرین این مفهوم را بیشتر در ارتباط با پدیده‌های سیاسی تلقی می‌نمایند. (کندی ۱۹۸۷)<sup>(۱۶)</sup> و این در حالی است که نظریه‌پردازان اخیرالذکر هنوز هم تمایز بین روابط بین‌المللی اقتصادی با روابط بین‌الملل سیاسی را غیر مهم می‌دانند. (استرنج ۱۹۸۷)<sup>(۱۷)</sup> از الگوهای جهانی نظامهای اجتماعی سلسله مراتبی نمی‌توان به مثابه تبیین قطعی کلیه پدیده‌های این نظامها بهره گرفت،

لذا چندان مهم نیست اگر الگوهای رهبری سلطه را در موارد مختلف، به گونه‌ای تقریباً متفاوت تعریف نماییم. برای مثال اگر افول رهبری نظامی - سیاسی آمریکا کمی دیرتر از افول رهبری قدرت مالی بین‌المللی این کشور اتفاق افتاده باشد، نباید چنین برداشت نماییم که الگو و رهبری سلطه فاقد قابلیت تداوم است.

معمولاً از الگوهای نظم مسلط برای تحلیل روابط بین‌المللی بین ابرقدرت پیشرو و سایر قدرتهای مهم استفاده می‌شود (کندی، ۱۹۸۷). از نظم مسلط به کرات به عنوان «غیرقابل قبول» در کشورهای حاشیه‌ای یاد شده است (کاکس، ۱۹۸۷)<sup>(۱۸)</sup> و این در حالی است که برخی بر این باورند که مفاهیم الگوی نظم مسلط بویژه در تحلیل روابط بین کشورهای اصلی و کشورهای حاشیه‌ای نظام جهانی عینیت می‌یابند. (والرستین، ۱۹۸۲)<sup>(۱۹)</sup> در اینجا نیز، نگرشهای مختلف منجر به حصول نتایج تقریباً متفاوت می‌گردد. با این حال، جنبه‌های اصلی منطق رهبری سلطه را می‌توان در کلیه تحلیلها لحاظ نمود.

علاوه بر کاربردهای خاص الگوهای ثبات سلطه سیاسی در زمینه‌های گوناگون یا در مناطق مختلف جغرافیایی، اختلافاتی واقعی نیز در استنباط از منطق رهبری سلطه وجود دارد. اگر بخواهیم به صورتی ساده‌تر به این اختلافات اشاره نماییم، باید از چهار مکتب متفاوت یاد کنیم. اولین مکتب مدعی است که دارا بودن منابع عینی قدرت، پایه‌های رهبری کشور مسلط را تشکیل می‌دهد. دومین مکتب، رهبری کشور مسلط را در راستای اقتدار و مشروعیت بررسی می‌کند. سومین مکتب مدعی است که سلطه سیاسی بر پایه ارزیابی کشورهای تابع از منافع ناشی از پذیرش برخاسته از رهبری سلطه، شکل می‌گیرد و این در حالی است که در چهارمین مکتب، رهبری سلطه در راستای انحصار اولویتهای کشورهای تابع، مورد بررسی قرار می‌گیرد. اگر چه این چهار مکتب متفاوت، برخی ویژگیهای بنیادین رهبری را به گونه‌ای متفاوت به تصویر می‌کشند، اما اختلاف در استنباطها الزاماً این قدر فراگیر نیستند، حتی اگر عامل اصلی حمایت از رهبری را یکی از چهار مورد فوق‌الذکر فرض نماییم، نباید احتمال اثرگذاری سه مورد دیگر را نیز از نظر دور بداریم. لذا، این امکان وجود دارد که با استفاده همزمان از مفاهیم چهار مکتب نظم مسلط، در صدد ارائه توضیحاتی در مورد توزیع منافع در زد و بند سیاسی بین کشورهای مسلط و کشورهای کمتر توسعه یافته برآیم.

۳-۱: دادو سند سیاسی با رهبری که پایه‌های رهبری خود را بر منابع عینی قدرت استوار

نموده است.

از نظر «واقع‌گرایان افراطی» رهبری سلطه سیاسی ناشی از آن است که کشور سلطه‌گر در

کلیه محورهای مورد نظر از توان بیشتری برخوردار است. برای مثال پاول‌کندی، اعتقاد دارد که رهبری آمریکا در دوره پس از جنگ جهانی دوم در عرصه سیاست جهانی ناشی از آن بود که این کشور از توانایی والایی در اعمال قدرت نظامی در سطح جهان برخوردار بود و بدلیل برخورداری از توان اقتصادی برتر می‌توانست هزینه‌های این کار را نیز متحمل شود (تا زمان فرا رسیدن دوره به اصطلاح امپراطوری). یک تحلیل‌گر واقع‌گرا بنام سوزان استرنج بر این باور است که قدرت ارتباطی و ساختاری آمریکا، اساس سلطه سیاسی این کشور را تشکیل می‌دهد.

نقش آمریکا به مثابه رهبر مسلط سیاسی در آسیای جنوب شرقی تا حدی بدلیل منابع برتر قدرت این کشور توجیه می‌شود. حیثیت سیاسی آمریکا از سوی کشورهای ذی ربط به رسمیت شناخته شد و بدلیل قدرت زیاد آمریکا بود که کشورهای آسیای جنوب شرقی جذب اردوگاههای رقیب شدند و مهره‌های دومینو در آستانه سقوط قرار نگرفتند. برای مثال، سوتان سجاهریر<sup>(۲۰)</sup> ریاست هیأت اندونزی، و روسلان عبدالغنی<sup>(۲۱)</sup> عضو دیگر این هیأت، در خلال برگزاری مذاکرات استقلال از میانجیگری و مداخله آمریکا در مذاکرات مربوط به اندونزی - هلند، استقبال نمودند و این دقیقاً بدین دلیل بود که باور داشتند آمریکا تنها کشوری است که می‌تواند در مقابل استعمارگران اروپایی موضع‌گیری نماید (سجاهریر ۱۹۴۸ - عبدالغنی، ۱۹۶۴).

مسلم است که منابع برتر قدرت آمریکا به پی‌ریزی جایگاه قدرت و رهبری این کشور در اندونزی و در سرتاسر آسیای جنوب شرقی کمک نموده است. به‌رحال این حقیقت نباید ما را الزاماً بدین جمع‌بندی رهنمون‌گردد که قدرت فوق‌الذکر تنها ابزار آمریکا در داد و ستد سیاسی با اندونزی بوده است. برعکس، تنوع منابع اقتصادی موجب گشت که آمریکا در قبال مسایل اقتصادی جانب احتیاط را فروگذارد و اندونزیایی‌ها با مهارت از این بی‌احتیاطی بهره‌برداری نمودند. مثال روشن و گویای آن را می‌توان در مذاکرات آمریکا-اندونزی در مورد تحریم اقتصادی چین کمونیست در اواخر دهه ۱۹۵۰ جستجو نمود. در این مذاکرات، طرف آمریکایی تلاش می‌نمود تا با اعطای کمک و نوید خریداری مواد اولیه اندونزی مانع از آن گردد که این کشور نسبت به فروش قلع، لاستیک یا سایر مواد استراتژیکی به چین اقدام نماید. مذاکرات انجام شده در شورای امنیت ملی آمریکا آشکار نمود که از نظر وزیر خزانه‌داری، این‌گونه تحریمهای مثبت پرهزینه قلمداد می‌شدند. به‌رحال، از آنجایی که آمریکا با هیچ مشکل اقتصادی مواجه نبود، تادیه این هزینه‌ها مورد قبول واقع شد. (وزارت امور خارجه، ۱۹۸۴،



این فرض که رهبری بر پایه منابع برتر قدرت الزاماً حصول موفقیت در داد و ستد سیاسی با کشورهای تابع را تضمین نمی‌کند، یک بار دیگر در اواخر دهه ۱۹۸۰ و در جریان مذاکرات مربوط به بازسازی روابط اقتصادی آمریکا و اندونزی به منصفه ظهور رسید. بر اساس آنچه که بسیاری از اعضای هیأت مذاکره کننده آمریکایی اظهار می‌دارند، بهترین ابزار چانه‌زنی در این مذاکرات برای آمریکا این بود که از فقدان منابع اقتصادی رنج می‌برد این امر باعث می‌شد که آمریکا به چیزی کمتر از تأمین منابع متقابل در روابط اقتصادی و بازرگانی موافقت ننماید.

۲-۳: دادوستد سیاسی با رهبری که پایه‌های رهبری خود را بر اقتدار و مشروعیت استوار نموده است.

بر اساس این برداشت متضاد از نظم مسلط، رهبری سلطه به داشتن مشروعیت در میان کشورهای تابع تأکید فراوانی می‌کند. در این مقاله، مفهوم رهبری مشروع بدین صورت تبیین شده است که موجودیت رهبری بدون اعمال قدرت محسوس یا تهدید آشکار نسبت به اعمال انواع تحریمها، پذیرفته می‌شود حتی اگر کشور رهبر با سایر کشورهای تابع تضاد منافع داشته باشد (هابرماس ۱۹۷۵<sup>(۳۳)</sup> و برگ ۱۹۸۸<sup>(۳۴)</sup>). بنابراین رهبری سلطه و تبعیت کشورهای تابع مستقیماً از قدرت سلطه ناشی نمی‌شود بلکه از اقتدار اصولی و بهنجار رهبری نشأت می‌گیرد. در این نگرش، «قویترین هرگز آن قدر قوی نیست که جایگاه ارباب را اشغال نماید، مگر آنکه بتواند قدرت را به حق و اطاعت را به انجام وظیفه تبدیل نماید» (آیکنبری و کوپکان، ۱۹۹۰). بر اساس نظریه گرامشی در مورد نظم مسلط، احساس انجام وظیفه بر پایه نوع خاصی از ایدئولوژی استوار است که در نظم مسلط حاکم می‌باشد. یک بار دیگر، این ایدئولوژی سلطه است که به رهبری سلطه مشروعیت می‌دهد (کافرونی، ۱۹۹۰ - کاکس، ۱۹۸۳ - فمیا<sup>(۳۵)</sup> ۱۹۸۱ - گرامشی، ۱۹۷۱ - روبرت، ۱۹۹۰<sup>(۳۶)</sup> - وایت ۱۹۷۷<sup>(۳۷)</sup>). از نظر گرامشی، ایدئولوژی چیزی نیست که مفهومی مخالف با حقیقت داشته باشد، بلکه ایدئولوژی بخشی از واقعیت اجتماعی است که رفتار اجتماعی و ادراک افراد را پایه ریزی می‌کند<sup>(۳۸)</sup> (اگیلی و مورفی<sup>(۳۹)</sup> ۱۹۸۸ - گرامسی، ۱۹۷۱). نو واقع‌گرایان بدون هیچ‌گونه تعلق خاطر به نظریه ایدئولوژی گرامشی و فلسفه رفتارشناسی، بر نقش مشروعیت در نظم مسلط صحه می‌گذارند (جیل ۱۹۹۰<sup>(۴۰)</sup>، گیلپین<sup>(۴۱)</sup> ۱۹۸۱ - مودلسکی<sup>(۴۲)</sup>، ۱۹۹۰ را پکین و آوری<sup>(۴۳)</sup> ۱۹۸۲).

نیاز به رهبری مشروع، بیشتر از آنکه بر سیاستهای اندونزی اثر بگذارد، سیاستهای آمریکا را متأثر ساخته است. از نظر آمریکا، ایدئولوژی سلطه بیانگر مسؤلیت و مأموریت برای حمایت از آسیای جنوب شرقی در قبال نفوذ کمونیسم بود. پس از آنکه در خلال جنگ ویتنام،

جایگاه سلطه سیاسی آمریکا آماج انتقادات جدی قرار گرفت، اقدامات این کشور را می‌توان به سهولت می‌شود برحسب مشروعیت بخشیدن به رهبری جهانی تفسیر نمود. آمریکا در سیاست‌های خود تأکید بیشتری بر عواملی به غیر از خودکامگی تنگ نظرانه می‌کرد. عواملی همچون بهبود حقوق بشر به مدار مرکزی سیاست خارجی آمریکا انتقال یافت، هر چند که این خطوط سیاسی نه در جهت منافع اقتصادی آمریکا بود و نه در راستای منافع استراتژیک آن.

از منطق ایدئولوژی سلطه می‌توان برای تبیین محدودیتهای استراتژی چانه‌زنی آمریکا و اندونزی مدد گرفت. اتخاذ استراتژی‌های بسیار قاطعانه و خودخواهانه می‌توانست مشروعیت سلطه آمریکا را خدشه دار سازد و قطعاً در چهارچوب استراتژی عمومی آمریکا برای رهبری جهانی جای نمی‌گرفت. اگر کشور مسلط به صورتی کاملاً آشکار از وابستگی اقتصادی کشورهای زیر قدرت سلطه (دیپلماسی دلار) در داد و ستدهای سیاسی بهره‌برداری نماید، موجودیت رهبری سلطه آماج حملات واقع می‌شود و هزینه‌های سیاسی را به دنبال خواهد داشت. اندونزی در روند مذاکرات استقلال، مذاکرات مربوط به تحریم چین، مذاکرات راجع به درگیری با مالزی و مذاکرات اقتصادی در دهه ۱۹۸۰، موفق شد با وارد آوردن اتهام «امپریالیسم اقتصادی» به آمریکا به نتایجی دست یابد. در فرهنگ سیاسی اندونزی، مفهوم دقیق امپریالیسم اقتصادی به رهبری غیر قابل پذیرش و غیر مشروع بین‌المللی اطلاق می‌شود که از وابستگی بسیاری از کشورهای زیر سلطه به کمک‌های اقتصادی، بهره‌برداری می‌کند.<sup>(۳۴)</sup>

به علاوه، به کارگیری مکرر و مشهود یکی دیگر از ابزارهای کشور قدرتمند علیه کشور ضعیف یعنی توسل به زور نیز در ایدئولوژی سلطه مردود شناخته شده است. توسل به زور (دیپلماسی قایق توپدار) (آن هم در چهارچوب منطق حاکم بر فضای جنگ سرد) اگر بدون توجه کافی جلوه می‌نمود، می‌توانست به موقعیت آمریکا به عنوان کشور مسلط جهانی خدشه زیادی وارد آورد. توانایی اندونزی در بهره‌برداری از افکار عمومی بین‌المللی در گروه کشورهای غیرمتعهد، آسیب‌پذیری آمریکا را افزایش داد و احتمالاً موجب شد که آمریکا در قیاس با سایر ملتها، خصومت بیشتری نسبت به اندونزی داشته باشد. نیاز سلطه به توجه نقش خود می‌تواند بیانگر فرصتهایی باشد که سوکارنو در ارائه تفکرات ضد استعماری خود و کسب حمایت از موقعیت چانه‌زنی اندونزی از آنها استفاده نموده است. بار سنگین میراث بر جای مانده از دوره سلطه پیشین، توجه نقش مسلط آمریکا را دشوارتر می‌ساخت. سلطه نوین می‌بایست از اتخاذ اشکالی از نظم مسلط پیشین که حساسیت فوق‌العاده کشورهای جهان سوم را برانگیخته بود، احتراز نماید. از نظر اندونزی، هر کشور مسلطی که در صدد محدود کردن حاکمیتی برمی‌آید که

غیورانه از آن دفاع شده بود، غیر قابل قبول تشخیص داده می‌شد و می‌بایستی با اتخاذ زاید است. روش اصولی و قاطعانه، با آن برخورد می‌شد. برای مثال، اندونزی در قبال طرح هرگونه سؤال در مورد کمکهای مشروط، موضع بسیار قاطعی اتخاذ کرده است. بنابراین موقعیت آمریکا در استفاده از کمکهای مالی برای چانه‌زنی بر سر کسب امتیاز، همواره در مورد اندونزی ضعیف بوده است و شدت نیاز اقتصادی اندونزی به کمکهای مالی هرگز نتوانسته است این روند را خدشه‌دار سازد. به علاوه حضور نظامیان سفیدپوست تقریباً همانند حضور استعمارگران تلقی می‌شد، بنابراین کسب امتیازات نظامی که مستلزم برخورداری از حق تأسیس پایگاه نظامی می‌گشت، برای آمریکا بسیار گزاف تمام می‌شد.

۳-۳: داد و ستد سیاسی با رهبری که پایه‌های رهبری خود را بر منافع کشورهای تابع استوار نموده است.

الگوی نظم مسلط مشروع شبیه الگوی نظم مسلط سودمند، می‌باشد. در این الگو رهبری سلطه بر پایه استتباط کشورهای تابع از سودمند بودن قدرت مسلط، استوار می‌شود. کشور مسلط در ازای کسب حمایت گسترده از سوی کشورهای تابع (مشروعیت)، رهبری خود را به عنوان سودمند بودن برای آنها توجیه می‌کند و در نتیجه حمایت‌های خاصی را کسب می‌نماید.<sup>(۳۵)</sup> در این الگو از اثبات نظم مسلط، کشور سلطه‌گر در قبال ارائه سهم غیر یکسان از بهره‌مندیهای ملی و گروهی در مشارکتهای بین‌المللی، حمایت‌های خاصی را بدست می‌آورد<sup>(۳۶)</sup> (هاس<sup>(۳۷)</sup> ۱۹۸۳ - کیندل برگر<sup>(۳۸)</sup> ۱۹۷۳/۱۹۸۶ کیندل برگر،<sup>(۳۹)</sup> ۱۹۷۰ - کراسنر<sup>(۴۰)</sup> ۱۹۸۱ - سیندر،<sup>(۴۱)</sup> ۱۹۸۴، استین،<sup>(۴۱)</sup> ۱۹۸۴).

به علاوه، درالگوی ثبات قدرت مسلط، وجود کشور مسلط از نظر کشورهای تابع برای تعمیق و تقویت مشارکتهای عمومی و ایجاد بهره‌مندیهای گروهی ضروری و الزامی است (راپکین،<sup>(۴۲)</sup> ۱۹۹۰ - راپکین و آوری، ۱۹۸۲).

از نظر آمریکا، بازدارندگی جهانی در قبال توسعه طلبی کمونیسم همچون بهره‌مندی گروهی برای کلیه قدرتهای غربی تلقی می‌شود (برای مثال به کتاب باولز<sup>(۴۴)</sup> ۱۹۵۴ - صفحه ۲۵۸ مراجعه کنید). در این راستا، امنیت مشترک غرب مستلزم از خودگذشتگی است. همانگونه که مشارکت ملتهای کوچک غربی تقریباً بی‌معنی جلوه می‌نمود، قدرتهای کوچک به نوبه خود وسوسه می‌شدند تا مشارکت کمتری نسبت به سهم خود از دفاع مشترک را ارائه دهند. نقش آمریکا در بازدارندگی غرب، ماهیتاً آن قدر الزامی بود که وجود چنین وسوسه‌هایی به ندرت بر آن اثر می‌گذاشت. بنابراین از نظر آمریکا ملت‌هایی که از اهمیت استراتژیک کمتری برخوردار

بودند می توانستند بدون پرداخت هزینه از دفاع مشترک بهره مند شوند و این در حالی بود که آمریکا می بایست قسمت اعظم این بار سنگین را متحمل شود.

اندونزی در این گونه استنباط از دفاع غربی - که آن را بهره مندی گروهی تلقی می کردند - سهیم نبود. به هر حال، برداشت آمریکا از مسؤولیت در قبال بهره مندی گروهی نظامی موجب تحت تأثیر قرار گرفتن موقعیت چانه زنی این کشور گردید. در اواخر دهه ۱۹۵۰، اندونزی می توانست با مطرح کردن شورش کمونیستی در کشور، بر سر دریافت تسلیحات برای مبارزه با هلندیها و جدایی خواهان، به چانه زنی بپردازد. به همین ترتیب، در اواخر دهه ۱۹۷۰ نگرانی در مورد امنیت منطقه ای باعث شد تهدید آمریکا مبنی بر قطع کمکهای نظامی که در خلال جلسات چانه زنی بر سر موضوع حقوق بشر در اندونزی مطرح شد کمتر مورد اعتنا قرار گیرد.

علاوه بر مسأله دفاع موارد دیگری از بهره مندیهای ملی در ارتباط با «مسؤولیت در قبال امنیت منطقه ای و نظم جهانی» وجود دارند که رهبر نظام جهانی خود به خود آنها را مدنظر قرار می دهد. در اندونزی، هراس آمریکا از ملی گرایی سرخورده، به خوبی مورد بهره برداری قرار گرفت. بویژه در مذاکرات استقلال، وحشت از اینکه ملی گرایی سرخورده اندونزی به جانب اردوگاه مخالف کشانیده شود، موجب گردید که فشار برای اجابت درخواستهای اندونزی چندین برابر گردد. به عبارت روشتر، آمریکا از آن بیم داشت. که اتحادیه آسیای یا کمونیسیم جایگزین سلطه غرب شوند. تلاشهای اندونزی برای کسب استقلال نباید به خاطر «ثبات سیاسی» بی نتیجه بماند. نمایندگان دولت آمریکا نیز از نگرانیهای مشابهی در آسیای جنوب شرقی روند مذاکرات سیاسی در مورد شورش سال ۱۹۵۸ مناقشه گینه نو غربی، درگیری با مالزی، مشارکتهای نظامی پس از کودتای سال ۱۹۶۵ و بازسازی روابط اقتصادی آمریکا و اندونزی، هراسان شده بودند. در کلیه این مذاکرات آشکار بود که اندونزی آگاهانه از نگرانی آمریکا در مورد «ثبات سیاسی» اندونزی، بهره برداری می کند.

علاوه بر همه موارد فوق الذکر و احتمالاً مهمتر از همه احساس مسؤولیت آمریکا در قبال ثبات اقتصادی اندونزی به روند تضعیف موقعیت چانه زنی این کشور در مقابل اندونزی، کمک می کرد. احتمالاً در اواخر مذاکرات استقلال و در جریان مذاکرات تحریم چین، نگرانی آمریکا در مورد ثبات اقتصادی کاملاً مشهود بوده است. این علاقه مندی همچنان در روند داد و ستدهای دوران سلطه مطلق و تا حدی در مرحله افول سلطه بویژه در دوران نفوذ دولتمردان آمریکایی در آسیای جنوب شرقی اثر گذارده بوده است. در اوایل دهه ۱۹۶۰ (و بویژه در جریان درگیری با مالزی) کاملاً مشخص بود که آمریکا بیشتر نگران توسعه اقتصادی اندونزی است تا دستگاه

رهبری این کشور. این علاقه مندی، بدین مفهوم بود که از کمکها و منابع اقتصادی آمریکا نباید به عنوان برگ برنده در مذاکرات استفاده شود. سرانجام آنکه احتمالاً مسؤولیت بارها یادآوری شده کشور مسلط در قبال دولتهای حامی بازار آزاد، بر روند مذاکرات مربوط با صادرات منسوجات اندونزی تأثیر گذارده است. اگر آمریکا به ثبات حکومت حامی بازار آزاد علاقه مند بود، برای رئیس جمهور این کشور نیز دشوار بود که در قبال واردات منسوجات اندونزی، از تولید منسوجات آمریکایی حمایت نکند.

نزدیکترین مفهوم عبارت «ثبات سلطه» در دیدگاهی متجلی است که موجودیت سلطه سیاسی را بدلیل تقویت همکاریها یا تأمین نتایج مشارکتهای بین المللی برای کشورهای تابع سودمند می داند (حتی اگر کشورهای تابع نقض عهد نمایند). در این دیدگاه، مشارکت بین المللی به مثابه نوعی از «معمای زندانی» تلقی می گردد (اکس لرد،<sup>(۴۵)</sup> ۱۹۸۴ - کومان<sup>(۴۶)</sup>، ۱۹۸۴ - نای،<sup>(۴۷)</sup> ۱۹۸۷ - اسمیت،<sup>(۴۸)</sup> ۱۹۸۷ - یانگ،<sup>(۴۹)</sup> ۱۹۸۳). به همین سیاق، کشور مسلط می تواند با هماهنگ کردن مشارکتهای بین المللی، رهبری سودمندی را برای کشورهای تابع فراهم آورد (اسنیدال،<sup>(۵۰)</sup> ۱۹۸۵، استین،<sup>(۵۱)</sup> ۱۹۸۳، یانگ<sup>(۵۲)</sup>).

آمریکا در آسیای جنوب شرقی نیازمند آن بود تا هنجارهای سیاسی مشارکتهای بین المللی را مراعات کند، حتی اگر نقض عهد سایر کشورها تصویری از معمای زندانی را تداعی می نمود. در اوایل دهه ۱۹۶۰ زمانی که اندونزی روش پیمان شکنی را پیشه نمود، آمریکا نتوانست به اقدام متقابل توسل جوید و واکنش این کشور در قالب تن در دادن به خواسته های اندونزی تجلی یافت.

۳-۴: داد و ستد سیاسی با رهبری که پایه های رهبری خود را بر انحصار ساختارهای نمادین و عینی کشتهای متقابل بین المللی استوار کرده است.

رهبری سلطه سیاسی در این چهارمین مکتب نظم سلطه، بر پایه قدرت انحصار و جهت دهی اولویت کشورهای تابع استوار می شود (جیمز و لیک<sup>(۵۳)</sup> ۱۹۸۹ - استین،<sup>(۵۴)</sup> ۱۹۸۳ - والرستین،<sup>(۵۵)</sup> ۱۹۸۲). به نظر می رسد که اساس تفکر این مکتب آن باشد که قدرت مسلط می تواند واقعیتهای عینی در روابط بین المللی را به صورتی زیر نفوذ بگیرد و تحت مهار درآورد که رهبری سلطه و رعایت هنجارهای تبیین شده از سوی او، فرایند سودمندی را برای کشورهای تابع پدید آورد.

در آسیای جنوب شرقی، این الگوی سلطه سیاسی به وضوح در تلاشهای آمریکا برای در انحصار گرفتن ساختارهای تولید آسیای جنوب شرقی (از طریق تبدیل این کشورها به مجموعه

تکمیل کننده نیازمندیهای ژاپن) تجلی یافته است. هدف از اقدام فوق این بود که ژاپن در عوض توجه به سوی چین کمونیست یا اتحاد شوروی، به سهولت بتواند با کشورهای جنوب شرقی آسیا روابط اقتصادی برقرار نماید (وزارت امور خارجه، سال ۱۹۷۹، ص ۱۲۷). (۵۴) آمریکا در این مقطع به روشنی تلاش می‌کرد تا ساختارهایی را خلق نماید که در جهت سد نفوذ کمونیسم، سودمند (یا حداقل کمتر زیان آور) باشد. طبیعتاً این اقدام به مفهوم داشتن انگیزه بیشتر برای کمک به اندونزی بود و همین امر به نوبه خود موقعیت آمریکا برای طرح هماهنگی متقابل در ازای کمک‌های اقتصادی را تضعیف می‌کرد. در نتیجه، در این الگو نیز کشورهای در حال توسعه گاهی از اوقات می‌توانند موفق به کسب امتیازاتی از قدرت مسلط گردند.

در نهایت می‌توان اذعان نمود که کلیه الگوهای سلطه سیاسی، بیانگر قدرت چانه‌زنی یک کشور ضعیف در مقابل قدرت مسلط نیز می‌باشند. بویژه به نظر می‌رسد که پرفایده‌ترین شکل سلطه، الگویی است که رهبری قدرت مسلط را بر پایه مشروعیت یا سودآفرین بودن، تعریف می‌کند. نیازمندی قدرت مسلط برای پایدار نمودن موقعیت خود به وسیله تأمین سود یا رعایت برخی هنجارهای قابل قبول می‌تواند به سهولت به اهرم فشاری بدل گردد که صرفاً در اختیار کشورهای تابع قرار می‌گیرد. در حقیقت، ایدئولوژی قدرت مسلط و الزام آمریکا به «رشو» دادن» به کشورهای تابع برای به رسمیت شناختن رهبری آن، از جمله موضوعاتی است که به کرات از طرف اندونزی به عنوان اهرم فشار در دادو ستدهای سیاسی به کار رفته است.

#### ۴- جنبه‌های خاص از مراحل گوناگون سلطه سیاسی در دوران پس از جنگ به عنوان عوامل تعیین کننده در دادو ستدهای سیاسی آمریکا و اندونزی

سلطه سیاسی آمریکا به دنبال افول سیاسی بریتانیا که در جریان دو جنگ جهانی رخ داد، آغاز شد. در اغلب موارد، تحلیل نظم مسلط در روابط شمال - جنوب منجر به ارائه تعریف بسیار کلی از نظم مسلط استعماری می‌گردد. والرتستین در تحلیل خود (۱۹۸۲) از نظم مسلط کشورهای اروپایی به مثابه نظم مسلطی یاد می‌کند که با نظم نو استعماری آمریکا در دوران جنگ سرد قابل مقایسه می‌باشد. تا زمانی که سلطه سیاسی بریتانیا در نظام‌های فرعی اروپا حاکم بود، کشورهای جهان سوم به صورتی تقسیم شده بودند که هر کدام از اربابان استعمارگر اروپایی بر کشورهای تابع خودشان فرمان می‌راندند. کشورهایی همچون پرتغال، هلند، فرانسه یا انگلیس علی‌رغم نقشی که در اروپا ایفا می‌کردند، در آسیای جنوب شرقی مأموریتی را بر عهده داشتند که به روشنی در چهارچوب ایدئولوژی سلطه، تبیین شده بود. «استعمارگران متمدن اروپایی»، عهده دار امر رهبری، وضع قوانین، برقراری نظم، تأمین سعادت و حمایت از

«آسیایی‌های جاهل و عقب مانده» بودند.

بعد از دهه ۱۹۲۰ و در مقطعی که برنامه‌های آموزشی هلند به ثمر رسید و طبقه نخبگان تحصیل کرده در عرصه سیاست اندونزی پدیدار شد، ایدئولوژی سلطه قدیمی و پایه و اساس رهبری اروپا در اندونزی در رویارویی با واقعیت‌های نوین گرفتار آمد،<sup>(۵۵)</sup> دیگر نیازی به مهار پدران اروپایی‌ها و حاکمیت آنها بر قلمرو اندونزی احساس نمی‌شد. قدرتهای اروپایی نشان دادند که قادر به حمایت از آسیای جنوب شرقی در قبال تجاوزات ژاپن نیستند و این همان ضربه نهایی بود که بر پیکر سلطه کهن فرود آمد. در پی این رخداد بود که بسیاری از آسیایی‌ها دریافتند که اروپایی‌ها قادر به ایفای آن نقش رهبری نیستند که منطق نظم مسلط آن را اقتضا می‌کند.

در شرایطی که از دهه ۱۹۲۰ به بعد، نظم سلطه استعمارگران رو به افول گذارده بود، علاقه مندی آمریکا به ایفای نقش رهبری در جنوب شرقی آسیا تنها بعد از وقایع جنگ جهانی دوم پدیدار شد. برای مدت کوتاهی (۱۹۵۰-۱۹۴۵) به نظر می‌رسید که گسترش تفکرات انزواطلبانه (که از ویژگیهای مرحله سلطه معتدل است) و علاقه مندی به تدریج فزاینده آمریکا برای ایفای نقش رهبری «جنوب شرقی آسیا» به همزیستی مسالمت آمیز پرداخته‌اند. بنابراین باید سالهای اولیه پس از جنگ را به مثابه نوعی از دوران انتقالی تلقی کرد که در جریان آن، رهبری روبه افول و معتدل اروپا و سلطه روبه افزایش آمریکا در کنار یکدیگر قرار گرفتند. بنابراین آنچه که نو واقع‌گرایان اذعان می‌دارند و الگوهایی که گرامشی از ثبات سلطه ارائه می‌دهد، به محض آنکه نظم استعماری روبه افول می‌گذارد و معتدل می‌شود، عزم و اراده سلطه‌گرایی برای دفاع از نظم استعماری نیز باید کاهش یابد.

سلطه سیاسی کهن، شهامت و شجاعت دفاع از حاکمیت خود را از دست می‌دهد.<sup>(۵۶)</sup> در مذاکرات مربوط به انتقال قدرت از سلطه قدیمی به کشورهای تابع، وجود چنین گرایش‌هایی می‌تواند به وضوح در خدمت قدرت چانه‌زنی کشور تابع درآید.

به عبارت دیگر، دعاوی نو واقع‌گرایان و الگوهای گرامشی حاکی از آن است که در مرحله انتقال قدرت می‌توان پیش‌بینی نمود که تمایل کشورهای در حال توسعه برای خلاصی از چنگال استعمار و عزم و اراده ایثارگرانه برای نیل به این هدف، رو به افزایش می‌گذارد (کافرونی، ۱۹۹۰ - فمیما، ۱۹۸۱ - گرامشی، ۱۹۷۱ - کراسنر، ۱۹۸۱). به علاوه، این‌گونه تمایلات نیز منجر به تقویت اهرم فشار چانه‌زنی کشورهای در حال توسعه می‌شود.

هرگاه استراتژی چانه‌زنی اندونزی در مذاکرات استقلال را مد نظر قرار دهیم، در می‌یابیم که یکی از مهمترین عواملی که اندونزی را تبدیل به یک معامله‌گر قاطع نمود این بود که

اندونزیایی‌ها حاکمیت بی‌قید و شرط را همچون آرمانی غیر قابل مصالحه تلقی می‌کردند. علاوه بر عزم و اراده برای اتخاذ مواضع قاطع، روحیه ایثارگری نیز از جمله عواملی بود که قدرت چانه‌زنی اندونزی را در مرحله انتقال، افزایش می‌داد. در حالی که درگیر شدن در یک جنگ مخاطره آمیز از نظر سلطه قدیم، غیر قابل قبول می‌نمود، استراتژی چانه‌زنی اندونزیایی‌ها بدلیل اثبات این حقیقت که از مرگ هراسی به دل راه نمی‌دهند، قرین موفقیت گردید.

در بعضی موارد به نظر می‌رسد که استفاده از ابزارهای قدیمی سرکوب در این مرحله از مذاکرات کاملاً به دلیل شهامت و شجاعت اندونزیایی‌ها خنثی و بی‌اثر می‌شد. چرا که از نظر اصول اخلاقی سلطه قدیم، کشتار و خونریزی همان قدر که برای قربانی گران تمام می‌شد برای خونریز نیز به بهای گزافی تمام می‌شد.

زمانی که کشور مسلط احساس کند برای تأمین نظم و ثبات قانونمند باید به سرمایه‌گذاری منابع اقدام نماید، شرایطی پدید می‌آید که مشابه شرایط ظهور نظم نوین مسلط می‌باشد. (کومان،<sup>(۵۷)</sup> ۱۹۸۲ - راپکین و آوری ۱۹۸۲) در آمریکا این رویه در سالهای پس از جنگ جهانی دوم پدیدار شد. دولتمردان و سیاستمداران جاه‌طلب آمریکا از یک سو و مردم آمریکا از دیگر سو، احساس می‌کردند که مسئولیت دفاع از «جهان آزاد» را بر عهده دارند و شاهد این مدعا، مذاکرات داغی است که پیرامون «سقوط چین» انجام گرفت. افکار عمومی آمریکا، سیاستمداران این کشور را به از دست دادن چین متهم می‌کردند، چنانکه گویی «آزادی» چین همواره در قلمرو یکی از شاخه‌های اداری و اشنگتن قرار داشته است (بارچاک، ۱۹۷۶<sup>(۵۸)</sup> - ترومن، ۱۹۶۶).<sup>(۵۹)</sup> این روحیه در داد و ستد سیاسی بین قدرت مسلط و کشور تابع بدین مفهوم است که قدرت مسلط پس از تصمیم‌گیری برای مداخله، مشارکت بیشتری از خود نشان می‌دهد. این پدیده نیز به نوبه خود، اهم فشار قدرت مسلط را تضعیف می‌کند.

مداخله آمریکا به نفع استقلال اندونزی به خوبی نشان می‌داد چگونه یک کشور مسلط برای اینکه به عنوان یک بازیگر مشروع در منطقه به رسمیت شناخته شود، مجبور است از کشورهای تابع دلجویی نماید. از آنجایی که در بین مردم اندونزی احساسات خصمانه‌ای نسبت به کمونیسم وجود داشت، برای آمریکا امکان پذیر بود که منافع قدرت خود را با منافع ملی‌گرایان اندونزی سازگار نماید.<sup>(۶۰)</sup> در اوایل سال ۱۹۴۹، اشتیاق آمریکا برای مداخله در امور، بویژه از سوی قدرتهای آسیایی به نفع اندونزی کاملاً مورد بهره‌برداری قرار گرفت. هند در کنفرانس پان آسیا، سودمندی رهبری آمریکا در دفاع از حق استقلال اندونزی را مورد سؤال قرار داد. در نتیجه، وزارت امور خارجه آمریکا مجبور شد به قدرتهای آسیایی ثابت نماید که رهبری



آمریکا در آسیا برای اندونزی به مراتب سودمندتر از نظم اتحادیه آسیا است. یک بار دیگر آمریکا مجبور شد در مذاکرات استقلال به خواسته‌های اندونزی تن در دهد.

خاصه‌های بنیادین منطق رهبری سلطه، مذاکرات آمریکا و اندونزی پس از دوره‌های انتقال سلطه را محدود کرده بود. به نظر می‌رسد که گرامشی در برداشت خود از ایدئولوژی سلطه مبنی بر مشروعیت بخشیدن به رهبری سلطه (آگیلی و مورنی ۱ - کافرونی، ۱۹۹۰ - کاکس، ۱۹۸۳ - فیما، ۱۹۸۱ - گرامشی، ۱۹۷۱ - ایکنبری و کوپکان، ۱۹۹۰) توضیح دقیقی در مورد تغییر فضای عقیدتی جنوب شرقی آسیا ارائه داده است. ارتباط بین منابع عینی قدرت و ایدئولوژی مشروعیت را می‌توان نتیجه منطقی نظریه گرامشی دانست. ظهور نظم نوین سلطه بیانگر تغییر در روابط قدرت بین کشورهای توسعه یافته و کمتر توسعه یافته بود. رشد و تکامل ملی‌گرایی در جهان سوم این امکان را به وجود آورد، تا نظمی را پی‌ریزی نماید که ابزار قانونی اعمال قدرت را در اختیارش قرار می‌داد. ایدئولوژی نوین سلطه، دیگر سلطه خارجی در کشور توسعه نیافته را مجاز نمی‌شمرد. بدین معنی که دوران اعمال قدرت قهرآمیز و مشروع در جهان سوم سپری شده و قدرت مسلط تنها می‌توانست مخفیانه (به صورتی که از دید ملی‌گرایان پنهان بماند) از ابزار فشار استفاده نماید یا در پاسخ به توطئه‌های خارجی (براندازی کمونیست‌ها) به آن متوسل گردد و یا در موارد خاص به عنوان مقابله به مثل در برابر کسانی که اصول سازمان ملل را زیر پا می‌گذاشتند، بدان دست یازد.

به نظر می‌رسد که منطق سلطه سخاوتمندانه نیز به خوبی در مذاکرات آمریکا - اندونزی متجلی شده باشد. آمریکا رهبری خود را با تقبل مسؤلیت‌های عمده در قبال ثبات اقتصادی، سیاسی، استراتژیک و «ثبات هنجارهای کنشهای متقابل بین‌المللی» کسب نمود.

ساختار قدرت جهانی دو قطبی در مرحله نظم سلطه مطلق از جمله سودمندترین ساختارهای تعیین‌کننده قدرت چانه‌زنی اندونزی در مقابل آمریکا بود. این نظام دو قطبی بود که استفاده از کارت‌های «فعال» و «غ-فعال» روسی (یا کارت چینی) را برای اندونزی امکان‌پذیر می‌ساخت. منطق کارت غیرفعال روسی در اواخر دهه ۱۹۵۰ نمایان شد. آمریکا در این سالها مجبور بود که ارتش اندونزی را برای عملیاتی تجهیز نماید که به خاطر حفظ حیثیت آمریکا و تقویت موقعیت ارتش ضد کمونیست اندونزی، قادر به حمایت از آنها نبود. این باعث شد در مناقشه گینه‌نو غربی منافع نصیب نیروهای میانه‌رو گردید و نه نیروهای نظامی که مجهز به تسلیحات روسی بودند.

در سال ۱۹۴۸ و در خلال کودتای کمونیستی در جاوه، از کارت فعال روسی استفاده شد.

منابع وزارت خارجه آمریکا فاش ساختند که هاتا، معاون رئیس جمهوری اندونزی، با سفیر آمریکا توافقی نمود که به موجب آن سرکوب بیرحمانه کمونیست‌های اندونزی برای آمریکا به یهای حمایت بیشتر از اندونزی در مقابل هلند تمام می‌شد. این موافقتنامه مبنای ایجاد احساسات گسترده طرفدار اندونزی در آمریکا قرار گرفت. اندونزی در مذاکرات مربوط به کمکهای نظامی (۶۰-۱۹۵۸) و مناقشه گینه‌نو غربی با موفقیت از کارت فعال روسی استفاده نمود. سوکارنو تهدید نمود که به اردوگاه شوروی نزدیکتر خواهد شد، مگر آنکه آمریکا از اندونزی حمایت کند.

در الگوهای والراستین (۱۹۷۹)، مودلسکی (۱۹۹۰-۱۹۸۷)<sup>(۶۱)</sup> مژوسه (۱۹۹۰)<sup>(۶۲)</sup> و فریمن و پرژ (۱۹۸۴)<sup>(۶۳)</sup> که الهام گرفته از نظریه ادوار تجاری اقتصادی شومپتر<sup>(۶۴)</sup> می‌باشند، عصر رهبری بین‌المللی به دو مرحله تقسیم بندی شده است. در مرحله الف، موقعیت قدرت کشور مسلط (یا رهبر) بلامنازع و رو به افزایش است. نوآوریهای تکنولوژیک یا اجتماعی- نهادی که کشور مسلط را به جایگاه والایی رسانیده‌اند، هنوز هم از جمله عوامل تعیین کننده اهمیت ملل در نظم جهانی به شمار می‌روند. به هر حال در مرحله ب تفکرات ابتکاری و نوآوریهای عصر سلطه دیگر از اهمیت سابق برخوردار نیستند و کشور مسلط، جایگاه خود را به عنوان منبع انحصاری تولید یا کارکردهای سیاسی (ناشی از این نوآوریها) از دست می‌دهد و واقعیت‌های بین‌المللی به معارضه با جایگاه رهبری کشور مسلط، برمی‌خیزند.

نظریه پردازان نو واقعگرا نیز نظرات مشابهی را ارائه می‌دهند و مدعی هستند که جایگاه رهبری کشور مسلط در عصر افول سلطه، مورد تردید قرار می‌گیرد، چرا که دیگر توزیع عینی منابع قدرت در جهان با سلسله مراتب نظم جهانی سازگار نیست. پل کندی بر این باور است که منبع اقتصادی کشور مسلط به دنبال نیازمندی به حفظ کنترل نظامی در جهان، رو به تحلیل می‌گذارد. نو واقعگرایانی که تمایلات آرمان‌گرایانه بیشتری دارند (مانند روبرت کوهان) و سایر نظریه پردازان سلطه سخاوتمندانه (استفان کراسنر<sup>(۶۵)</sup> و چارلز لپسون<sup>(۶۶)</sup>) مدعی هستند که در دوران افول سلطه، اشتیاق و علاقه مندی کشور مسلط به حفظ نظم جهانی کاهش می‌یابد و این در حالی است که منافع کشورهای تابع از منافع کشور مسلط فاصله می‌گیرد.

منافع کوتاه مدت به وضوح در تقابل با معیارهای نظام سلطه قرار می‌گیرند، قدرت نظم مسلط رو به افول می‌گذارد و همسویی تحمیلی به گونه فزاینده‌ای پرهزینه‌تر می‌شوند.

در الگوهایی که گرامشی از نظم جهانی ارائه می‌دهد، دوران افول سلطه به دو مرحله افول سلطه و سلطه معتدل تقسیم می‌گردد. در مرحله اول سلطه (مرحله سلطه جامع)، ایدئولوژی

مسلط در خدمت کشور مسلط و کشورهای تابع قرار می‌گیرد و در مرحله افول سلطه، کشورهای تابع به معارضة با مشروعیت حاکمیت سلطه برمی‌خیزند. در مرحله «سلطه معتدل» قدرت مسلط نیز مشروعیت ایدئولوژی سلطه را مورد سؤال قرار می‌دهد (کافرونی، ۱۹۹۰ - فمیا، ۱۹۸۱) در اینجا نیز اختلاف بین ایده‌های گرامشی و تفکر سلطه سخاوتمندانه، اندک می‌باشد. اگر چه در الگوی سلطه نواقع‌گرایان، تفاوتی بین مرحله‌ای که کشورهای تابع از نظم مسلط انتقاد می‌کنند و مرحله‌ای که کشور مسلط، معیارهای سلطه را مورد تردید قرار می‌دهد، وجود ندارد، اما در الگوی سلطه سخاوتمندانه، هر دو مرحله افول سلطه مورد شناسایی قرار گرفته‌اند. ویژگیها و مشخصه‌های مرحله سلطه معتدل را می‌توان در برداشت نواقع‌گرایان از افول سلطه، جستجو نمود. در نظریه نواقع‌گرایان، حمایت‌های روزافزون آمریکا از تولیدات داخلی خود، در خواست مشارکت در هزینه دفاعی و کاهش ارزش دلار، به مثابه عوامل افول سلطه قلمداد می‌شوند (کوهان، ۱۹۸۴ - کراسنر، ۱۹۸۱).

از نظر پاره‌ای از نظریه پردازان پیرو گرامشی، افول سلطه آمریکا از اوایل دهه ۱۹۶۰ آغاز شده است (کافرونی، فمیا). سایر نظریه پردازان این مکتب، تاریخ افول را بسیار دیرتر می‌دانند و افول سلطه آمریکا را در نتیجه ناتوانی این کشور در تعدیل شوک‌های نفتی و طرح درخواست نظم نوین اقتصادی بین‌المللی ارزیابی می‌نمایند (انریکو آگیلی - کریاج مورفی). نظریه پردازان نو واقع‌گرا که سلطه مالی آمریکا را مورد توجه قرار می‌دهند، آغاز افول سلطه آمریکا را در اواخر دهه ۱۹۶۰ می‌دانند، چرا که در این مقطع زمانی ارزش بین‌المللی تبدیل دلار به طلا تضعیف شد (بویژه پس از کاهش ارزش پوند در سال ۱۹۶۰ - به کتاب روبرت کوهان، سال ۱۹۸۴ مراجعه کنید). تقریباً در همین سالها بود که رهبری نظام تجارت جهانی (بر پایه پیمان گات) علایم ضعف را از خود نشان داد (هارک، ۱۹۷۵<sup>(۶۷)</sup> - ورتون، ۱۹۸۲<sup>(۶۸)</sup> - ورتون و اسپار، ۱۹۸۹<sup>(۶۹)</sup>).

در زمینه امور امنیتی، افول قدرت آمریکا به دنبال بالا گرفتن مشغله‌های جنگ نامحسوب ویتنام آشکار شد. بنابراین، اکثریت نواقع‌گرایانی که معتقد به افول سلطه آمریکا می‌باشند، شروع آن را در تاریخی بین بروز معضلاتی همچون جنگ ویتنام، پیمان گات، عقب‌نشینی آمریکا از ویتنام، ظهور بلوک تجاری جدید اوپک و فروپاشی نظام مالی برتون وودز (۷۳-۱۹۷۲) می‌دانند.

آغاز افول رهبری آمریکا در جنوب شرقی آسیا، آثار قابل توجهی را بر شرایط چانه‌زنی آمریکا - اندونزی برجای گذاشته است. تمامی نظریه‌پردازان نظم مسلط معتقدند که زوال عینی در قدرت نسبی سلطه، از جمله مشخصه‌های بارز این مرحله به شمار می‌رود.

در اوایل دهه ۱۹۶۰، تواناییهای عینی آمریکا رو به زوال گذارد و این امر در قیاس بین آمریکا و ژاپن که به عنوان یک کشور در حال توسعه وارد مرحله سلطه جنگ سرد شد، مشهود است. حتی قبل از سال ۱۹۶۰ نیز ژاپن به عنوان منبع واردات اندونزی، بر آمریکا پیشی گرفته بود و در اوایل دهه ۱۹۸۰ نیز در زمینه صادرات کلیه تجهیزات تکنولوژیک، ماشین آلات و وسایل حمل و نقل که برای روند صنعتی کردن اندونزی حیاتی می‌باشند، بر آمریکا سبقت گرفت. در نیمه دوم دهه ۱۹۶۰، بازارهای ژاپن برای کالاهای صادراتی اندونزی از اهمیت بیشتری نسبت به بازارهای آمریکا برخوردار بود، هر چند که بازار آمریکا نقش مسلط خود را در برخی از بخش‌های حیاتی صنایع اندونزی از قبیل منسوجات، پوشاک و لاستیک همچنان حفظ می‌کرد.<sup>(۷۰)</sup>

آمریکا موفق شد در سیستم بین‌المللی نظامی، برتری و تفوق خود را حفظ نماید و در حوزه‌های نفوذ سیاسی، توازن با ژاپن را برقرار نماید. به هر حال، زمانی که چریکهای کمونیست ویتنام توانستند ماشین جنگی آمریکا را به سخره بگیرند، ضربه خرد کننده‌ای بر پیکره اعتبار آمریکا فرو آمد.<sup>(۷۱)</sup>

پدیده‌ای که مستقیماً به بهبود قدرت چانه‌زنی کشورهای در حال توسعه می‌انجامد، عبارت است از کاهش وابستگی این کشورها به قدرت مسلط. به همین سیاق، زوال توانایی قدرت مسلط در اعطای پاداش به کشورهای تابع موجب می‌شود که آثار مستقیم چانه‌زنی بین کشور ابرقدرت و کشور در حال توسعه متوازن گردد.

به علاوه کاهش منابع آمریکا در تغییر شبکه ارتباطی دادو ستدهای آمریکا- اندونزی مؤثر بوده است. عوامل دیگر و رهبران جایگزین - از قبیل ژاپن، جامعه اروپا و اوپک - در صحنه پدیدار شده‌اند. به محض آنکه کشورهای عضو اوپک در سال ۱۹۷۳ به مثابه منبع مالی جایگزین مطرح شدند، از وابستگی اندونزی به کمکهای اقتصادی آمریکابه میزان زیادی کاسته شد. بنا به اظهارات بسیاری از مسؤولان اقتصادی اندونزی، این پدیده شرایط مورد نظر اندونزی برای دریافت کمکهای مالی را به شدت متحول نموده است.<sup>(۷۲)</sup>

زوال سلطه در دیدگاه و نگرشهای کشورهای زیر سلطه، منعکس می‌شود. در مرحله انتقال سلطه از میزان محبوبیت نظم مسلط کاسته می‌شود و اشتیاق کشورهای زیر سلطه برای رهایی از قیدهای حاکمیت سلطه رویه فزونی می‌گذارد و در نتیجه در روند مخالفت با کشور مسلط، هزینه کمتری را متحمل می‌شوند و آسیب‌پذیری کمتری دارند، (کافرونی، ۱۹۹۰ - فمیا، ۱۹۸۱، کوهان، ۱۹۸۴ - کراستر، ۱۹۸۳ - لپسون، ۱۹۸۴). این فضای ایدئولوژیک منجر به بروز نوعی از

گرایشهای اخلاقی می‌گردد که روشهای به کار رفته در تحکیم نظم سلطه را به مخاطره می‌افکند. این پدیده در مورد آمریکا بدین مفهوم است که کشور یاد شده در گزینش استراتژیهای سیاست خارجی به اتخاذ اصول بشر دوستانه روی می‌آورد. در اعطای کمکهای خارجی به نیازمندی کشورها توجه می‌شود، در سیاستهای تجاری از اصول اقتصادی عادلانه‌تری تبعیت می‌شود و در روند مشارکتهای سیاسی و نظامی، اصول حقوق بشر مد نظر قرار می‌گیرند. این تمایلات همزمان با روی کار آمدن افرادی چون جیمی کارتر و پاتریشیا درایان بیش از پیش آشکار می‌شوند. روی کار آمدن این افراد به صورتی طنزآمیز بر قدرت چانه‌زنی آمریکا در مذاکرات کمکهای اقتصادی و نظامی در اواخر دهه ۱۹۷۰ اثر می‌گذارد. ابرقدرتی که هنوز امنیتش به توازن قدرت بین بلوک کمونیسم و دمکراتیک بستگی داشت، امتیازات اقتصادی و نظامی را به کشور اندونزی می‌داد تا زندانیان کمونیست خود را آزاد سازد. فقدان مشروعیت و تشدید تفکرات اخلاق‌گرایانه موجب شد تا از آسیب‌پذیری کشورهای تابع کاسته شده و تمایلات ضد استثماری در میان آنها شدت گیرد و در نتیجه بر قدرت چانه‌زنی آنها افزوده شود.<sup>(۷۳)</sup>

به موازات آنکه از مشروعیت و گشاده دستی رهبری آمریکا کاسته می‌شد، حفظ حمایت از رهبری جهانی این کشور، مستلزم از خودگذشتگیهای فزاینده‌ای می‌گردید (کافرونی، ۱۹۹۰ - فمیا ۱۹۸۱ - کوهان، ۱۹۸۴ - لیبسون، ۱۹۸۴).

اگر چه عقب‌نشینی آمریکا از ویتنام و مطرح نمودن تقسیم بار مسؤولیتها، از جمله علایمی بودند که به منزله عدم اشتیاق این کشور برای ایفای نقش رهبری در آسیای جنوب شرقی به شمار می‌رفتند، اما به نظر نمی‌رسد که این تمایلات به صورتی آشکار و مستقیم در استراتژی مذاکرات سیاسی آمریکا اثر گذارده باشد. در حقیقت اشتیاق آمریکا به زیر سلطه گرفتن جهان سوم در روند جنگ صلیبی حقوق بشر جیمی کارتر متجلی گردید. این جنگ صلیبی که به موضوعی مهم در سیاست خارجی آمریکا تبدیل شد، در حقیقت تلاشی بود که دولت آمریکا برای نجات رهبری جهانی خود انجام می‌داد. بنابراین ما نمی‌توانیم همان گونه که نظریه پردازان پیرو گرامشی معتقدند ادعا نماییم که مرحله سلطه معتدل آمریکا در جنوب شرقی آسیا دقیقاً از سال ۱۹۷۱ میلادی آغاز شده است (کافرونی، ۱۹۹۰). انگیزه‌های درون‌نگرانه سلطه معتدل را نمی‌توان به وضوح در سیاستهای آمریکا در جنوب شرقی آسیا تا قبل از بروز مشکلات ناشی از ترازپرداختهای این کشور (که موجب شد تا آمریکا بر منافع خود تمرکز بیشتری داشته باشد) مشاهده نمود و این روندی است که از اوایل دهه ۱۹۸۰ آغاز شد.

فروپاشی ذهنیت سلطه‌طلبانه، از جمله عواملی است که از علاقه مندی کشور مسلط به

درگیر شدن در مسائلی جهانی می‌کاهد و آن را بیش از پیش در قبال هزینه‌های ناشی از چنین مداخلاتی، آسیب‌پذیر می‌سازد. نتیجه چنین روندی آن است که منابع موجود به جای رفع نیازمندیهای سیاستهای قدرت جهانی به سیاستهای داخلی اختصاص می‌یابند (کوهان، ۱۹۸۴). نیروی محرکه روند زوال ذهنیت سلطه‌طلبی بیشتر از آنکه ناشی از عوامل عینی باشد (که بدنبال تحقیق پدیده فرامپراطوری بروز می‌کند و قبل از همه دولتمردان را تحت تأثیر قرار می‌دهد)، نشأت گرفته از روند توسعه اصول اخلاقی وایدئولوژیک است که به دنبال مداخله آمریکا در جنگ ویتنام پدیدار می‌باشد (برای آگاهی از نتایج مشابه به آثار نظریه پردازان پیرو گرامشی مانند انریکو وکریاج مورفی، ۱۹۸۸، مراجعه کنید).

به موازات کاستن از نفوذ مناقشه آمریکا - شوروی در تبیین سیاستها، قدرت مسلط نیز علاقه‌مندی کمتری را به درگیر شدن در سیاستهای جهانی نشان داد. اساس مسؤلیت در قبال نظم مسلط کاهش یافت و این در حالی بود که منافع ملی و علایق بلاواسطه، بر تفکرات استراتژیک سایه افکند و همین امر الزاماً منجر به تقویت حربه چانه‌زنی کشور مسلط شد. به نظر می‌رسد که در دوران زمامداری ریگان در اوایل دهه ۱۹۸۰، از تمایلات فوق‌الذکر در داد و ستدهای اقتصادی آمریکا استفاده شده باشد. در جریان اعطای کمکهای آمریکا و سرمایه‌گذاری در اندونزی، منافع آمریکا مورد تأکید قرار گرفت و این در حالی بود که منافع اقتصادی مربوط با حق مالکیت، فرصتهای تجاری و سرمایه‌گذاری در قبال منافع استراتژیک ناشی از وفاداری در مناقشات شرق و غرب و ثبات اقتصادی مطرح می‌شد. این تغییر در اولویتها به منزله تقویت موقعیت چانه‌زنی آمریکا در اندونزی بود. به دنبال پایان سلطه جنگ سرد و اضمحلال سریع نظم جهانی دو قطبی، ساختار منظومه قدرت در داد و ستدهای آمریکا و اندونزی نیز عمیقاً دستخوش تغییر گردید. علاوه بر رشد درون‌نگری از سوی قدرت مسلط سابق، مواضع چانه‌زنی نیز به دلیل فقدان رقابت بین کشور مسلط با کشور رقیب، متغیر می‌شود.

## ۵ - نتیجه

به عنوان کلی‌ترین نتیجه‌گیری از این مقاله، می‌توان گفت که قدرت و رهبری همواره در مذاکرات بین‌المللی عامل حصول موفقیت نبوده‌اند. اگرچه ما تنها به ارائه برهان مخالف بسنده کرده‌ایم، اما ذکر این نکته نیز منصفانه است که منطق نظم مسلط دست‌کم همان قدر که برای کشور مسلط سودمند است برای کشورهای تابع نیز منافی را در پی دارد.

اگر چه بهره‌برداری از فرصت‌های پدید آمده از نظم مسلط می‌تواند در روند مذاکرات برای کشورهای در حال توسعه سودمند باشد، اما به نظر نمی‌رسد که استفاده دایمی از کلیه این فرصتها، منطقی باشد. اگر از زاویه برهان منطقی به این مسأله بنگریم، در می‌یابیم که مشارکت بین ابرقدرتها و کشورهای در حال توسعه، یک روند دو سویه می‌باشد. از یک سو چگونگی تحکیم و تشویق مشارکت دو جانبه و سودمند مطرح می‌شود و از سوی دیگر، موضوع مشارکت مناسب منافع، طرح می‌گردد. تجربه چانه‌زنیهای آمریکا و اندونزی نشان می‌دهد که ترکیب این دو اصل منطقی، به دشواری صورت می‌گیرد. اتخاذ برخی از استراتژیهای چانه‌زنی (استراتژی فریب یا زورگویی) را می‌توان به دلیل افزایش منافع کشور مسلط رضایت بخش یا مطلوب قلمداد نمود، اما کشوری که به این گونه استراتژیها دست می‌یازد، در آینده به دشواری می‌تواند همکاری سودمندی را با طرف مذاکره خود داشته باشد. اگر چه اتخاذ این استراتژیها در کوتاه مدت بیشترین سود را به دنبال دارد، اما در درازمدت غیر عاقلانه و غیر منطقی است. احتمالاً سالهای فرجامین عصر سوکارنو صحت این نظریه را به تصویر می‌کشد. استراتژیهای چانه‌زنی رئیس‌جمهور سوکارنو و سابانداریو، وزیر امور خارجه، در کوتاه مدت درخشان و قابل توجه بوده‌اند، اما در دراز مدت اندونزی را به سمت انزوای بین‌المللی سوق می‌دهند.

از سوی دیگر، به نظر می‌رسد که می‌توان با استناد به شواهدی از دوران نظم نوین در اندونزی (که از اکتبر سال ۱۹۶۵ آغاز شد) اذعان نمود که تاکتیک‌های نه چندان سودآفرین چانه‌زنی را می‌توان در مقاطعی به مثابه بخشی از استراتژی سیاست خارجی درخشان به کار گرفت. این پدیده بویژه در زمانی مناسب است که «حجم» روابط بین‌الملل مستلزم گسترش و توسعه است. همچنانکه در امر تجارت، کاستن از قیود و شرایط تجاری غالباً به منزله افزایش سوداگری است، در روابط بین‌المللی نیز همین اصل حاکم است.

برخی از تاکتیک‌های کارآمد چانه‌زنی را به دشواری می‌توان با استراتژیهای توسعه ملی ترکیب نمود. برای مثال، رهبران اندونزی در دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ بدلیل حساس نبودن در مورد جنبه اقتصادی توسعه ملی، استفاده از حربه اقتصادی از سوی آمریکا را دشوار

می‌ساختند. اگر اندونزی به امر توسعه اهمیت نمی‌دهد، چرا باید هزینه‌های مربوط به رشد و ثبات سیاسی را متحمل گردد؟

به نظر می‌رسد که برخی از تاکتیک‌های کارآمد و منطقی چانه‌زنی با معیارهای بین‌المللی ناسازگار باشند. در این مورد به طور خاص می‌توان به موافقت اندونزی با موافقتنامه‌هایی اشاره نمود که قبل از سال ۱۹۶۵ امضا شده‌اند. در نتیجه، اگر چه احتمالاً بسیاری از مانورهای مذاکره کنندگان و دولتمردان اندونزی در مقابل آمریکایی‌ها در محدوده منطق چانه‌زنی، مستدل به نظر می‌رسند، اما از نظر منافع بین‌المللی دراز مدت کشور اندونزی غیر منطقی بودند. اگر ملت‌ها بدون اندیشیدن به روش جایگزین برای هنجارهای بین‌المللی، به داد و ستد و چانه‌زنی بپردازند، به احتمال قریب به یقین شرایط برای آنها بدتر از زمانی می‌شود که از کلیه هنجارهای چانه‌زنی تبعیت می‌کنند.

تیموکیوی ماکی از دانشگاه هلسینکی - گروه سیاسی - ژورنال تحقیقات صلح - سال

۱۹۹۳



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



## منابع و پاورقیها

- ۱ - تیموکویو ماکی، ۱۹۹۳، توزیع منافع در داد و ستد سیاسی بین یک ابرقدرت، یک کشور در حال توسعه: بررسی روند مذاکرات بین آمریکا و اندونزی - انجمن علوم و آثار ادبی فنلاند.
- ۲ - کجیل گلدمن، ۱۹۷۹، تنش بین قوی و قدرت ضعیف: آیا رابطه مثبت است یا منفی؟ صفحات ۱۱۵-۱۴۰.
- ۳ - هانس مورتیزه، ۱۹۹۱، تنش بین قدرتمندها و استراتژی کشورهای ضعیف، نشریه تحقیقات صلح، جلد ۲۸، شماره ۲، صفحات ۲۱۷ الی ۲۳۰.
- ۴ - داد و ستد سیاسی بین آمریکا و اندونزی در روند مذاکرات فی مابین، به خوبی در کتاب سوتان سجاهریر [Sutan Sjahrir] ۱۹۴۸ منعکس شده است. او در اولین دور مذاکرات، سمت ریاست هیأت اندونزیایی و در دومین دور، سمت نایب رئیس را عهده دار بود و در آخرین دور مذاکرات نیز به عنوان یکی از اعضاء هیأت، برگزیده شد. بعلاوه، آثار سالترو آمید جوجوعلی [Sastro Amid JoJo Ali] ۱۹۷۹ و گزارشات ارسالی به وزارت خارجه آمریکا توسط سه تن از رؤسای هیأت‌های میانجی آمریکا (وزارت خارجه - ۱۹۷۱، ۱۹۷۲، ۱۹۷۴، ۱۹۷۵، ۱۹۷۶، ۱۹۷۷، ۱۹۷۸، ۱۹۸۸) نیز همگی درباره همین موضوع تدوین شده‌اند. به همین ترتیب، گزارش ارسالی فرانک گراهام، رئیس هیأت میانجی آمریکا، به مجلس سنا در مورد تلاش‌های میانجی گرایانه، به عنوان مبنای اولیه تجزیه و تحلیل مذاکرات استقلال اندونزی مورد استفاده قرار گرفته است. روند میانجی‌گری آمریکا در کمیته حل و فصل منازعات بین‌المللی سازمان ملل، در گزارش جان فاستر کولیتز، نایب رئیس کمیته فوق، به تصویر کشیده شده است. در تحلیل مذاکرات استقلال، از مدارک موجود در آرشیو استانیلی هورنریک، سفیر وقت آمریکا در لاهه، نیز استفاده شده است. (آرشیوهای مؤسسه هورر، دانشگاه استنفورد) علاوه بر مدارک فوق، مفاد اسناد ذیل نیز نقشی اساسی در تحلیل مذاکرات استقلال داشته‌اند:
- آثار هیوبرت فان موک و ۱۹۵۰ و دیرک استیکول ۱۹۶۱، دو تن از رؤسای هیأت هلندی
- اسناد دولت هند شرقی هلند (سرورس اطلاعاتی دولت هند شرقی هلند (سرورس اطلاعاتی دولت هند شرقی هلند با عنوان: معضل اندونزی
- رساله موجود در آرشیو کتابخانه دانشگاه موناش
- اسناد متفرقه (از ژانویه ۱۹۴۷ تا ژوئن ۱۹۴۸)
- موافقت نامه ترک مخاصمه و اصول هجده گانه رن وایل (Renville)
- اسناد محرمانه در آرشیوهای کتابخانه دانشگاه موناش
- اسناد اعضای هیأت اندونزی؛ روسلان عبدالغنی (۱۹۶۴) ژوهانس لایمتا (۱۹۵۰ و ۱۹۴۹) و آدام

مالیک (۱۹۸۰)

۵ - جاکلین کوکران (*Jacqueline Cochran*)، هوانورد آمریکایی

۶ - جزئیات مرتبط با داد و ستد بر سر اعطای کمک به دولت اندونزی در گزارشات روسای هیأت مذاکره کننده آمریکا، در مکاتبات و بایگانی وزارت امور خارجه دولت مرکزی آمریکا و شورای امنیت ملی (وزارت امور خارجه، ۱۹۷۶، ۱۹۷۷، ۱۹۸۴)، در کتاب جونز (۱۹۷۳)، در آرشیو و مدارک غیر محرمانه مستشار سیاسی آمریکا (۵۸-۱۹۵۴) و سفیر آمریکا (۶۵-۱۹۵۸) موسوم به اچ.پی. جونز (آرشیو مؤسسه هورر، دانشگاه استانفورد) منعکس شده اند. بعلاوه از یک جلد کتابی که حاوی نظرات افراد ذیل است، به عنوان منبع اصلی در مقاله حاضر استفاده شده است:

رئیس هیأت اندونزی در اولین و دومین دور مذاکرات، ساستروامیرجوجوعلی، وزیر امور خارجه اندونزی (آناک آگرونک - ۱۹۷۳)، تعدادی از مشاوران ارشد رؤسای هیأت‌های آمریکا و اندونزی (ژنرال حسن حبیب و پرفسورگوی پاوکر)

۷ - تحلیل مناقشه گینه جدید غربی و درگیری مالزی بر مبنای اسناد آرشیوها و کتب ذیل انجام گرفته است:

- کتاب اچ.پی. جونز (۱۹۷۳)، سفیر آمریکا در اندونزی

- کتاب خاطرات سوکارنو، رئیس جمهوری اندونزی (آدامز، ۱۹۶۷)

- کتاب‌های ناسوتیون (*Nasution*)، فرمانده ارتش اندونزی، و ماکاپاگال (*Macapagal*).

رئیس جمهور فیلیپین (۱۹۶۸-۱۹۶۶)

- مطالعات انجام شده توسط کریستوفر جی مک مولان (۱۹۸۱) و ویلیام هندرسون (۱۹۷۲). این دو تن، بررسی‌های خود را بر اساس آرشیو اسناد محرمانه وزارت امور خارجه و مصاحبه با الثورت بوتکر، رئیس هیأت آمریکا در مناقشه گینه جدید غربی، به فرجام رسانیده‌اند.

- کتب آرتور ام شلزنینگر، مشاوره رئیس جمهور کندهی (۱۹۸۶، ۱۹۸۷، ۱۹۶۵) و روجر هیلزمن (۱۹۶۷-۱۹۷۱).

۸ - تحلیل این دور از داد و ستد سیاسی با اتکاء به مصاحبه با ژنرال حسن حبیب، چهره کلیدی هیأت اندونزی (ژانویه ۱۹۹۱) و مصاحبه و اسناد (مؤسسه هورر، دانشگاه استانفورد) یک مشاور برجسته پنتاگون در آن زمان، یعنی گای پاوکر (آوریل ۱۹۹۱) و مکاتبات دفتر وابسته نظامی آمریکا در جاکارتا (ژانویه ۱۹۹۱) تنظیم شده است.

۹ - برای تحلیل این دور از مذاکرات به متون مصاحبه‌های موجود در مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌المللی در جاکارتا (این مذاکرات در ترغیب دولت اندونزی به اعطای امتیازات حقوق بشر، نقشی اصلی

را! ایفاء نمود) و کتاب دیوید نیوسام، سفیر آمریکا و رئیس هیأت مذاکره کننده آمریکا (۱۹۸۶) مراجعه شده است. بعلاوه، مصاحبه‌های انجام شده با ژنرال حسن حبیب، چهره کلیدی این مذاکرات و خاطرات جیمی کارتر (۱۹۸۲)، ونس، وزیر امور خارجه (۱۹۷۷ - ۱۹۸۳) و پاتریشیادریان، معاون وزیر در امور حقوق بشر، گزارشات وزارت امور خارجه به کنگره در مورد امور مربوط به حقوق بشر و مصاحبه با دکتر اچ. فیت و جی فیلی (مارس ۱۹۹۱)، پژوهشگران مطلع اتریشی نیز مضمون واقع شده‌اند.

۱۰ - تحلیل این دور از مذاکرات بر اساس مصاحبه با افراد ذیل تهیه شده است:

معاون وابسته بازرگانی آمریکا، جفری هاردی (ژانویه ۱۹۹۱). مصاحبه با لی آن راس (ژانویه ۱۹۹۱) و کارشناس سفارت آمریکا در روابط تجاری آمریکا - اندونزی (وابسته بازرگانی). مصاحبه با جردیت ضرجین (ژانویه ۱۹۹۱) و اف. سی، پی لوهالیم، مشاور ارشد - دولت اندونزی در تعرفه‌های بازرگانی (ژانویه ۱۹۹۱) و سوهادی مانگو سوونو، وزیر اسبق تجارت خارجی اندونزی (ژانویه ۱۹۹۱) و گفت و گو با شرکت کنندگان در مجمع آسیایی به سال ۱۹۹۱.

۱۱ - جان جی ایکنبری و چارلز. آ. کوپکان، ۱۹۹۰، «مشروعیت قدرت سلطه» صفحات ۴۹ الی ۶۰.  
 ۱۲ - آنتونیو گرامشی، ۱۹۷۱، «منتخبی از یادداشت‌های زندانی آنتونیو گرامشی» ترجمه کیوهواروارنستی، ۱۹۸۳، «زوال حکومت: مدیریت بحران و سازمانهای بین‌المللی»، ۱۹۸۱-۱۹۴۵، «سازمان بین‌المللی» جلد ۳۷، شماره ۴، صفحات ۱۸۹ الی ۲۵۶.

۱۳ - آلن دلبو کافرونی، ۱۹۹۰، «برداشت گرامشی از افول سلطه: مراحل قدرت آمریکا و تکامل روابط بین‌المللی اقتصادی»، صفحات ۱۱۸-۹۷، راپکین، ۱۹۹۰.

۱۴ - پیتراف کاهی و ادوارد لانگ، ۱۹۸۳، «بررسی نظریه‌های تغییر حکومت: افول سلطه یا ظرفیت مازاد؟» سازمان بین‌المللی، جلد ۳۷ شماره ۲، ویژه نامه بهار، صفحات ۱۷۱-۱۵۷.

۱۵ - امانوئل والراستین، «اقتصاد جهان سرمایه‌داری» کمبریج، انتشارات دانشگاه، هاروارد

۱۶ - پاول کندی، ۱۹۸۷، ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ: تحولات اقتصادی و درگیریهای نظامی، ۲۰۰۰-۱۵۰۰ نیویورک راندوم

۱۷ - سوزان استرنج، ۱۹۸۷ «افسانه همیشگی سلطه از دست رفته»، سازمان بین‌المللی جلد ۴۱ شماره ۴، پاییز، صفحات ۳۳۲-۲۹۸.

۱۸ - روبرت کاکس، ۱۹۸۷، «تولید، قدرت و نظم جهانی: نیروهای اجتماعی در آفرینش تاریخ»

۱۹ - امانوئل والراستین، ۱۹۸۲ «اوج‌گیری و فروپاشی آتی نظام جهانی سرمایه‌داری: مفاهیم

بررسی مقایسه‌ای»

۲۰ - سوتان سجهریر، ۱۹۴۸ «خارج از تبعید»، جاکارتا

- ۲۱ - عبدالغنی روسلان، ۱۹۶۴، «روز قهرمانان، درباب انقلاب اندونزی»، جاکارتا
- ۲۲ - وزارت امور خارجه آمریکا، ۱۹۸۴: روابط ایالت متحده آمریکا، ۵۴-۱۹۵۲ جلد ششم، شرق آسیا و پاسیفیک، قسمت‌های اول و دوم. واشنگتن دی سی: دفتر انتشارات دولتی آمریکا
- ۲۳ - یورگن هابرماس ۱۹۷۵ «گینه‌نو غربی: مناقشه و حل و فصل آن» انتشارات دانشگاه استون هال.

- ۲۴ - الیاس برگ، ۱۹۸۸ «مفهوم مشروعیت» صفحات ۱۹ الی ۳۰.
- ۲۵ - جیمی فمیا، ۱۹۸۱: «افکار سیاسی گرامشی: سلطه سیاسی، خودآگاهی و روند انقلابی، اکسفورد، کلاردون.
- ۲۶ - مارک ای روبرت، ۱۹۹۰ «بهره‌وری قدرت و دولت: روابط اجتماعی سلطه آمریکا» صفحات ۸۱-۹۶، راپکین، ۱۹۹۰.

- ۲۷ - مارتین وایت، ۱۹۷۷، «نظام‌های دولتی» انتشارات دانشگاه لیستر
- ۲۸ - این مفهوم ایدئولوژی را با نظریه سیرله در مورد حقایق نهادینه مقایسه کنید.
- ۲۹ - انکریکو آگیلی و کریگ مورفی، ۱۹۸۸ «تلاش آمریکا برای نیل به تفوق و جهان سوم» لندن
- پینتر

- ۳۰ - استنجان جیلی، ۱۹۹۰، «ظهور سلطه سرمایه‌داری فراملیتی: سه جانبگی و نظم جهانی»، صفحات ۱۱۸ - ۹۷، راپکین، ۱۹۹۰.
- ۳۱ - روبرت گیلین، ۱۹۸۱، «در جنگ و تغییر در سیاست‌های جهان»، انتشارات دانشگاه کمبریج.
- ۳۲ - ژرژ مودلسکی، ۱۹۹۰، «رهبری جهانی: پایان سناریوهای بازی»، صفحات ۲۵۶-۲۴۱، راپکین، ۱۹۹۰.

- ۳۳ - دیوید راپکین و ویلیام پی‌آوری، ۱۹۸۲، «سیاست اقتصاد ملی آمریکا در دوره افول سلطه»، صفحات ۳-۲۶ در اثر آوری و راپکین، ۱۹۸۲.

- ۳۴ - این تفسیر در واکنش سوکارنو و سابانداریو در قبال تهدید آمریکا مبنی بر اینکه هرگاه اندونزی از تجاوز علیه مالزی منصرف نگردد، کمک‌های خود را قطع خواهد نمود، آشکارتر شد (برای مثال، مراجعه کنید به یادداشت‌های جونز از گفت وگوهای انجام شده با سابانداریو ۹ می ۱۹۶۴ - یادداشت‌های جونز، صندوق شماره ۹۲، آرشیوهای هوور، دانشگاه استنفورد).

- ۳۵ - به اختلاف بین حمایت گسترده و حمایت خاص که توسط هابرماس (۱۹۷۵) توضیح داده است، مراجعه کنید. در اثر مشترک هاپکینز و بوکالا (۱۹۸۳)، تفاوت بین سلطه‌های مبنی بر حمایت گسترده و حمایت خاص، توضیح داده شده است.

- ۳۶ - برای اطلاع از انتقاداتی که از این الگو می‌شود به آثار گوا (۱۹۸۹)، اسنیدال (۱۹۸۵)، سی‌یز (۱۹۸۷) و وایرنین (۱۹۷۶) مراجعه کنید.
- ۳۷ - ارنست بی‌هاس، ۱۹۸۳، «زوال حکومت: مدیریت بحران و سازمان‌های بین‌المللی»، ۱۹۸۱ - ۱۹۴۵، سازمان بین‌المللی، جلد ۳۷، شماره ۲، فصل نامه بهار، صفحات ۲۵۶-۱۸۹
- ۳۸ - چارلز کیندلبرگر، ۱۹۸۶ / ۱۹۷۳ «جهان در انحطاط» انتشارات دانشگاه کالیفرنیا
- ۳۹ - چارلز کیندلبرگر، ۱۹۷۰، «مؤسسه بین‌المللی» کمبریج، مک میلان
- ۴۰ - استفان دی کراسنر، ۱۹۸۱، «ساختارهای قدرت و بانکهای توسعه منطقه‌ای»، سازمان بین‌المللی جلد ۳۵ شماره ۲، فصلنامه بهار، صفحات ۳۲۸-۳۰۳.
- ۴۱ - کلن اچ سیندر، ۱۹۸۴، «معمای امنیت در سیاست‌های متحدین»، سیاست‌های جهانی، جلد ۳۶ شماره ۲، ماه ژولای، صفحات ۴۶۵-۴۶۱
- ۴۲ - آرتور ای استین، ۱۹۸۴، «معمای سلطه: بریتانیای کبیر، ایالات متحده و نظم اقتصاد بین‌المللی»، سازمان بین‌المللی، جلد ۳۸، شماره ۲، فصل نامه بهار، صفحات ۳۸۶-۳۵۵.
- ۴۳ - دیوید راپکین، ۱۹۹۰، «رهبری جهانی و سلطه»، کتاب سال اقتصاد سیاسی جهان» جلد ۵
- ۴۴ - چستر باولز، ۱۹۵۴، «گزارش سفیر». نیویورک انتشارات دانشگاه کلمبیا.
- ۴۵ - رابرت اکس لرد، ۱۹۸۴ «تکامل همکاری»، نیویورک، بیسیک بوکز
- ۴۶ - رابرت کومان، ۱۹۸۴، «پس از سلطه: همکاری و اختلاف در اقتصادی سیاسی جهان»، پرینستون، انتشارات دانشگاه پرینستون.
- ۴۷ - ژوزف اس‌نای، ۱۹۸۷ «فراگیری هسته‌ای و نظام‌های امنیتی شوروی - آمریکا» سازمان بین‌المللی، جلد ۴۱ شماره ۳ فصلنامه تابستان صفحات ۳۷۱ الی ۴۰۲.
- ۴۸ - روجراسمیت، ۱۹۸۷ «توضیحاتی در باب قرار داد منع تولید و تکثیر تسلیحات هسته‌ای: ناهنجاریهای نظریه روابط بین‌الملل معاصر، بررسی علوم سیاسی آمریکا، جلد ۴۱ شماره ۲۵، فصل نامه بهار، صفحات ۲۵۳ الی ۲۸۱.
- ۴۹ - اوران بانگ، ۱۹۸۳ «پویایی حکومت: ظهور و سقوط حکومت‌های بین‌المللی
- ۵۰ - چارلز لیپسون در اثر خود به نام «همکاریهای بین‌المللی در امور اقتصادی وامنتی» از این الگو انتقاد کرده است. گاهی از اوقات مساله «معمای زندانی» با عبارت متناقض «بهره‌مندهای گروهی» اشتباه گرفته می‌شود. اختلاف بین پویایی این دو عبارت متناقض، این است که در معمای زندانی، بزرگی و اهمیت یک ملت مانع از رویکرد به روش نقض عهد نمی‌گردد.
- ۵۱ - دو نکان اسنیدال، ۱۹۸۵، «مشارکت در مقابل معمای زندانی: اجرای مشارکت بین‌المللی و

سیستم‌های حکومتی، بررسی علوم سیاسی آمریکا، جلد ۷۹ شماره ۴، ماه دسامبر، صفحات ۹۲۳ الی ۹۴۲  
۵۲ - آرتور استین، ۱۹۸۳، «هماهنگی و همکاری: سیستم‌های حکومتی در دنیای آنارشیست»  
صفحات ۱۱۵ الی ۱۴۰ از کتاب کراسنر (۱۹۸۳).

۵۳ - اسکات جیمز و دیویدلیک، ۱۹۸۹ «چهره دوم سلطه سیاسی: الغای قانون غلات از سوی  
بریتانیا و تعرفه‌های گمرکی سال ۱۸۴۶ آمریکا» سازمان بین‌المللی، جلد ۴۳ شماره ۱، فصل نامه زمستان،  
صفحات ۱ الی ۳۰.

۵۴ - وزارت امور خارجه آمریکا، ۱۹۷۷ «روابط خارجی ایالات متحده آمریکا، ۱۹۵۰» جلد ششم،  
آسیا و پاسیفیک، قسمت اول، واشنگتن دی سی، انتشارات دولتی آمریکا.

۵۵ - بنا به اظهارات وان موک (۱۹۵۰) و در یک استیکتر (۱۹۶۵)، این برنامه‌های آموزشی بود که  
منبع الهام ملی‌گرایی اندونزی واقع شد. به هر حال، این دیدگاهی است که همگان در آن متفق‌القول نیستند.  
سایر تحلیل‌گران معتقدند که نظام آموزشی هلند چندان جامعه و فراگیر نبود و نمی‌توانست موجبات رشد  
نخبگان اندونزی را فراهم آورد (مکاتبه باگاهی پاوکر - سپتامبر ۱۹۹۲).

۵۶ - در حقیقت مدت طولانی قوی پس از ۱۹۵۰ بود که ذهنیت هلندی‌ها برای انتقال کامل حاکمیت  
قلمرو هند شرقی هلند به اندونزی آماده‌گی پیدا کرد.

۵۷ - رابرت کوهان، ۱۹۸۲ «رهبری سلطه و سیاست خارجی اقتصاد آمریکا در «دهه طولانی»  
سالهای ۱۹۵۰»، صفحات ۴۹ تا ۷۶ در کتاب آوری و راپکین (۱۹۸۲).

۵۸ - استانلی باچاک، ۱۹۷۶ «کمیته یک میلیون: زودبندهای چین»، انتشارات دانشگاه کلمبیا

۵۹ - هاری ترومن، ۱۹۵۶ «خاطرات»، جلد دوم: سال تلاش و امید. گاردن سیتی

۶۰ - برعکس وضعیت هندوچین. به کتاب گری هس (۱۹۸۷ - صفحه ۱۶۰) مراجعه کنید.

۶۱ - جرج مودلسکی، دوره‌های طولانی در سیاست‌های جهان (۱۹۸۷) و رهبری جهانی:

سناریوهای پایان بازی (۱۹۹۰)

۶۲ - لارس مژوسه، ۱۹۹۰ «چرخش دو قرن به مقایسه سلطه انگلیسی و آمریکا»

۶۳ - کرسٹوفر فریمن و کریستیان پرز، ۱۹۸۴ «امواج طولانی و تکنولوژی نوین».

۶۴ - ژوزف آلمانامپتر، ۱۹۳۹ «ادوار فعالیت‌های اقتصادی»، نیویورک، انتشارات مگ گراو هیل

۶۵ - استفان کراسنر، ۱۹۸۳، «نظام‌های بین‌المللی» - انتشارات دانشگاه کورنل

۶۶ - چارلز لیبسون، ۱۹۸۴، «مشارکت بین‌المللی در امور اقتصادی و امنیتی»، سازمان بین‌المللی،

جلد ۳۷ شماره یک، ویژه‌نامه زمستان، صفحات ۱ تا ۲۳.

۶۷ - روبرت ای هارک، ۱۹۷۵ «نظام حقوقی گات و دیپلماسی تجارت جهانی»، نیویورک، پردیگر.

- ۶۸ - رایموند ورنون، ۱۹۸۲ «سیاست تجارت بین‌المللی در دهه ۱۹۸۰: دورنماها و مشکلات»، فصل‌نامه مطالعات بین‌المللی، جلد ۲۶ شماره ۴، دسامبر، صفحات ۴۸۳ الی ۵۱۰.
- ۶۹ - رایموند ورنون و دבורا اسپار، ۱۹۸۹ «ماوراء جهان وطنی»، نیویورک، انتشارات فری
- ۷۰ - برای مثال به کتاب سال اداره آمار ژاپن (۱۹۸۸-۱۹۶۶) راهنمای آمار وزارت بازرگانی آمریکا (۸۸ - ۱۹۶۰) مراجعه کنید. راهنمای آمار وزارت بازرگانی آمریکا (۱۹۸۸-۱۹۶۰)، راهنمای آمار اندونزی (۸۸-۱۹۶۶) مراجعه کنید.
- ۷۱ - بهرحال، این اثرات بدنبال موفقیت آمریکا در جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱ خنثی شد. با این وصف، نتایج حاصله از این جنگ، در مذاکرات مورد نظر این مقاله دخیل نبوده‌اند.
- ۷۲ - مصاحبه با سوهادی مانگو سوونو، وزیر اسبق تجارت خارجی و مدیر مؤسسه علوم اندونزی، بخش امور آمریکای شمالی و اروپا (ژانویه ۱۹۹۱).
- ۷۳ - در مورد اندونزی باید اشاره کرد که گرایشات ضد سلطه آمریکا که در سایر جهان سوم به چشم می‌خورد، در این کشور تا حدی معتدل است و این بدان دلیل است که در آغاز مرحله سلطه آمریکا، حاکمیت اندونزی از اردوگاه کمونیسم خارج شده و در اختیار اردوگاه غرب قرار گرفته است.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی